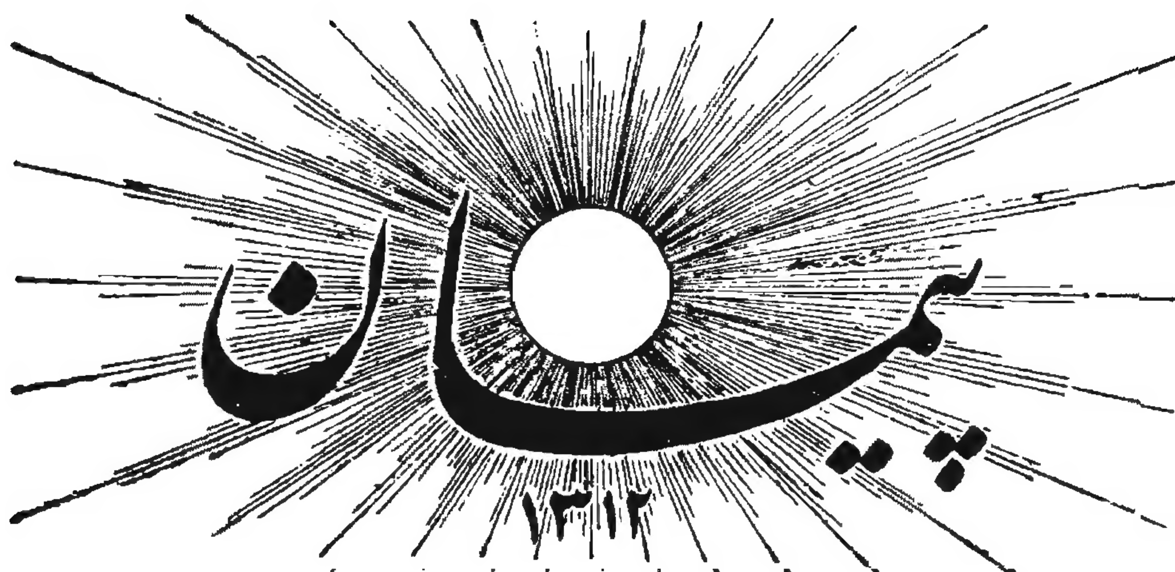

پیمان
پیمان سال دوم
شماره سوم



شماره سوم　　اسفند ماه ۱۳۱۳　　سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلینگ

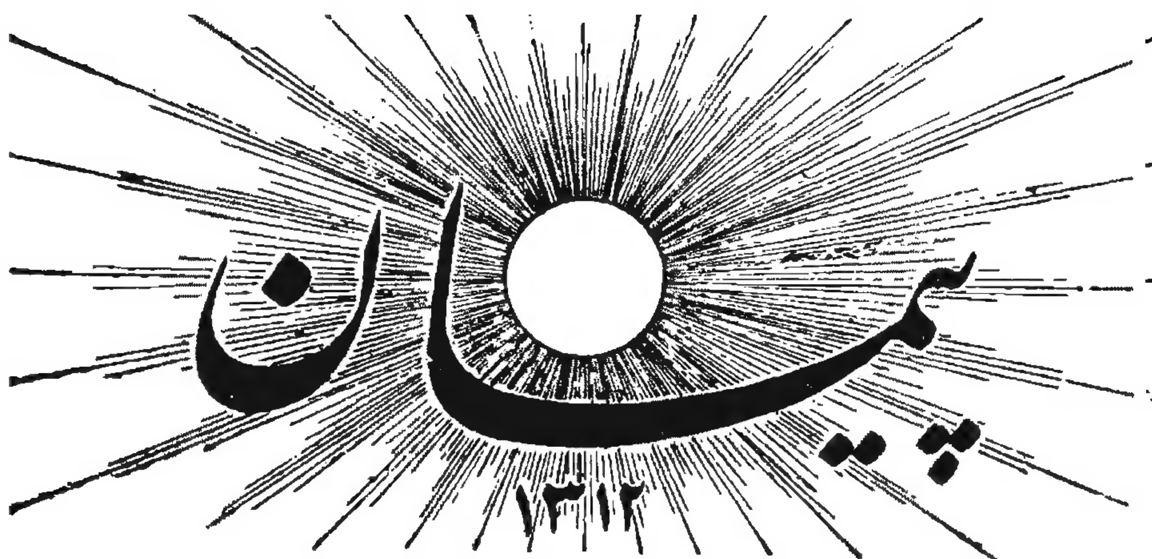
صفحه‌ای (چهار ریال)

در همه جا پیشکی گرفته می‌شود

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شماره سوم اسفند ماه ۱۳۱۳ سال دوم

چند سخنی از دفتر

انجام گرفتن یکی از آرزو های ما

بتازگی جنبشی در باره زبان فارسی در تهران پیدا شده وکسان بسیاری برای کوشش در این راه برخاسته اند نیز دانشورانی بر این سرند که برای علوم وفنون اصطلاحهایی ازفارسی بگزارند وبرای این کار انجمنهایی برپا گردیده .

ما ازاین پیش آمد سخت خرسندیم وخرسندی بیشترمان ازآنست که وزارت جلیله معارف قدر دانی نموده تشویق وپشتیبانی از این کوشندگان دریغ نمیدارد .

موضوع زبان یکی از دشواریهای کار پیمان است . زیرا زبانیکه امروز روزنامها وادارهها دارند ومینویسند ماآنرا ساختگی دانسته بخود روا نمی‌شماریم که پیروی ازآن نماییم . از آنسوی پاره ای ازدوستان ودیگران همیشه گله میکنند که این زبانی که شمابکار میبرید عادی نیست .

ولی ازاین سپس که این جنبش پدید آمده وزبان فارسی پیراسته خواهد گردید ودیگران نیز همچو ما خواهند نوشت ناچار گله خوانندگان ما از میان خواهد رفت .

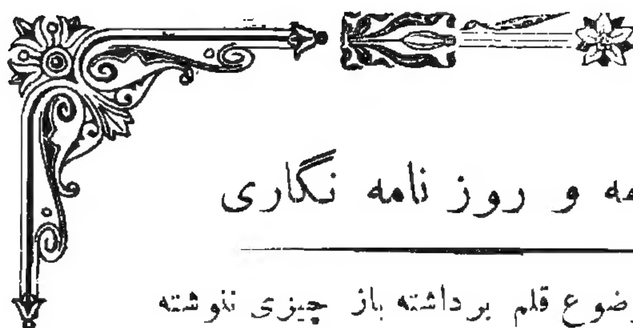
ما در این زمینه گفتار هایی در شماره های پارسال نوشته ایم ودرامسال هم دوباره چند گفتاری خواهیم نوشت . آنچه در اینجا یادآوری می کنیم اینست که دراینکار نبایدشتاب داشت بلکه بدانسان که درآمیختگی کلمه های عربی کم کم ودرمدت سالهای درازی بوده بیرون کردن آنها نیز بیکبار نمی‌تواند بود وهرآینه باید کم کم ودرمدت چند سالی باشد .

وانگاه ما هرگز نباید کلمه از خودمان بسازیم بلکه باید از کتابهای پیشین ازشهنامه فردوسی و کتابها و شعرهای ناصرخسرو واز گلستان سعدی واسرارالتوحید ودیگر این گونه کتابها که در دست هست کلمه های درست فارسی را پیدا کرده وبکار ببریم .

درباره اصطلاحها دوباره یاد آوری می کنیم که اینکار باید بسرپرستی بلکه بدستیاری وزارت معارف باشد که همگی پیروی ازآنها بکنند ودوتیرگی درمیان نباشد. کنون که سرپرست دانشمندآن وزارت جلیله تشویق از این جنبش می نمایند چه بهتر که در باره اصطلاحها انجمنی را از دانشمندان برپا وانجام اینکار را بدستیاری آن انجمن عهده دار شوند . بویژه که بیش از همه خود وزارت معارف نیازمند این اصطلاحهاست که در دبستانها ودبیرستانها درعلومی که بشاگردان آموخته می‌شود بکار برند .

درپایان خدای را سپاس می گزاریم که یکی از آرزوهای ما بدینسان انجام می گیرد .

« **پیمان** »



روزنامه و روز نامه نگاری

بارها در اینموضوع قلم برداشته باز چیزی ننوشته بموضوغ دیگری پرداختم .

از یکسوی بابسیاری از روز نامه نـگاران دوستی یا آشنائی درمیان‌است واین برمن سخت دشوار است که آنانرا ازخودبرنجانم از سوی دیگر اگر روزنامها باینحال بماند صد زیان ازآنها خواهد برخاست که نه تنها ایران را دچار ناروابیها بکند وسراسر مردم را تباه گرداند خود روزنامها را نیز از رواج و آبرو انداخته ببدترین حال برساند .

من دراین گفتـگو های خود چنانکه بنـگهداری مردم از آسیب روزنامها میکوشم این منظوررا هم دارم که روزنامهای‌شرق باآبروتر وبهتر ازامروز گردند . بهرحال درنکوهشهایی که میکنم روی سخن بهمه روزنامها نیست وباری دوسه روزنامه از این‌نکوهشها بر کنار می‌باشد .

نیز باید بگویم که گـفتـگوی من از روزنامهای آبرومنداست با روزنامهای رسوای بی‌آبرو سروکاری ندارم و آنها را برسوایی خودشان می‌سپارم .

چنانکه وعده داده‌ایم‌امسال‌درپیمان بیکرشته موضوعهای مهمتری خواهیم‌برخاست‌ومن‌خورسندم که دراین گـفتار نخستین روی‌سخن‌را

با کسانی دارم که همیشه سروکار بانگارش و گفتگو دارند وامیدوارم که خود آنان مقصود را بهتر دریافته و چنانکه شرط پاکنهادی ایرانیان است بجای رنجش بیجا انصاف داده گفته هـای بیغرضانه مرا خواهند پذیرفت .

اگر کسانی‌هم خرده برنگارشهای من دارند برادرانه بنویسندتامقصود واندیشه‌ایشان‌دانسته شود ونیك وبد اینموضوع هرچه بیشترروشن گردد .

بدگویانی چنین می گویند که مرا ازاین‌تکوهشها که براین وآن می کنم مقصود بدست آوردن شهرت می‌باشد . کسان‌بیدردی بهتر از این چه بیاندیشند ؟!

خوب ای بیخردان ! از همچو منی که دراین کشور خانه وزندگی دارم چگونه سزاست که برای شهرت که پنداری بیش نیست مردم را دشمن خودگردانم وخودرا دچار سختی‌ها کنم !؟ وانگاه من چه شهرتی بیشتر ازاین که دارم خواهم خواست ؟!

من خدا را ـ آن خدایکه یگانه پشتیبانم اوست ـ بگواهی می‌خواهم که هیچگونه خودخواهی‌دراین‌کارها ندارم وهمانا آتشی از دیدن ناروائیهای شرق وایران در درون من فروزان میگردد و مرا باین خروشها وفریادها برمی‌انگیزد .

باز خدارا بگواهی می‌خواهم که هر چه بتوانم پرده بروی بدیهای کسان می کشم وهیچگاه نمیخواهم بعیب‌جویی ومردم آزاری برخیزم . ولی چه می‌توانم‌کرد درباره عیبهایی که زیان آنها بتوده برمی گردد واگر زبان بسته دارم خود برزیان توده‌کوشیده ام ؟!

باری برسر سخن خود می‌روم :

***

۱ — روزنامه چیست ؟!

در ایران که ازبیست واند سال پیش جنبش اروپا پیگری برخاسته یکرشته عادتهایی از آن اروپاییان رواج گرفته . ازاین عادتهاآنچه نیك است باید بماند وآنچه بد است باید برداشته شود .

یکی ازآن عادتهای اروپایی روزنامه نگاری است . هنوز از زمان قاجاریان روزنامه نویسی درایران آغاز شد . ولی رواج بیشتر آن درزمان مشروطه بوده . دراین مدت روز نامها حالهای گوناگونی داشته وهرزمان رنگ دیگری بخود گرفته کهما گفتگو ازآنها نمیداریم وامروزهم حالآنهارا همه می‌بینند ونیازی بگفتگوی ما نخواهد بود .

روز نامه را می‌توان از عادتهای نیك اروپاییان شمرد . در زندگی امروزی که بیشتر کارها بانوشتن انجام می گیرد زیان‌ندارد که روزانه نامه هایی نیز نشر یابد و یکرشته ازکار های مردم بدستیاری آنها انجام گیرد ومردم روزانه ازگزارش شرق وغرب آگاهی یابند .

وانگاه ما این سخن را درجای دیگری گفته ایم که درآغاز جنبش مشروطه روزنامه یکی ازابزار های‌کار مشروطه خواهان بود ودو تن ازروزنامه نگاران یکی مدیر صوراسرافیل ودیگری مدیر روح‌القدس جان خودرا دراین راه باختند . از اینجهت همیشه در ایران نام روزنامه گرامی خواهد ماند .

چیزیکه هست باید دید روزنامه چیست ونگارشهایی که در

آن می‌شود ازچه گونه باید بود ؟ . .

آنچه ما میدانیم روزنامه بر دو گونه می‌تواند بود : یکی روزنامه ای که کسی آنرا مایه‌روزی سازد ومقصودش پول درآوردن وزندگی کردن باشد . دیگری روزنامه ای که مقصود از آن راه بمردم نمودن وآنانرا به نیکی رسانیدن باشد .

پیداست که این دورشته ازهم جداست اگر کسانی روزنامه را راه روزی خود گرفته اند می‌توانند از هرراهی که می‌خواهند به پیشرفت کار خود بکوشند : هر گونه اعلان چاپ کنند . هر گونه افسانه بیافند . هر کسی را که سودی ازوطمع دارند ستایش کنند هرچاپلوسی یالابه‌کاری که از دستشان برمی‌آید دریغ ندارند . بر مرده وزنده پیچیدگی نمایند . از سینما ها پول گرفته برواج آنها بکوشند . در یکسوی روزنامه قانون منافی عفت را نشر نموده در سوی دیگر آن اعلان رقص تانکو چاپ نمایند . امروز کسی را نکوهش نموده فردا ستایش کنند . . .

چیزیکه هست این دسته روز نامه نویسان آبروئی نزد مردم نخواهند داشت ونباید هم داشته باشند . بلکه اگر پولدوستی را از اندازه بیرون گردند نزد مردم به آزمندی و فرومایگی مشهور خواهند بود .

بهرحال‌چنین روزنامه نگارانی را که سوداگری بیش‌نیستند نمیرسد که دخالت درکارزندگانی مردم بکنند وسخن ازنیك‌وبدآن برانند . بدانسان که بسوداگران بازار نمیرسد چنین دخالتی‌بکنند .

ولی اگر کسانی روزنامه را بنام راهنمائی بمردم می‌نویسند

ومقصودشان آنست که مردم را براه هایی که بآسایش ورستگاری میانجامد برانند چنین کسانی باید دارای شرطهای بسیاری باشند :

نخست باید خود آنان راهی درزیر پا داشته باشند تابتوانند مردم را به‌آن راه بخوانند .

دوم باید راه شناس باشند و گمراهی ازرستکاری بازشناسند .

سوم مردان پاك وناآلوده باشند که مردم بسخن‌آنان بگروند .

چهارم دربی‌سود نباشند واز هرچه که ازآن راهایشان برکنار است دوری جویند اگرچه دارای صد سودی بایشان باشد .

۲ — آیا روزنامه نگاران ما درپی روزی اند یا راه بمردم می نمایند ؟ . .

کنون بروزنامه نگاران ایران باز گشته می‌برسم : برادران! شما در روزنامه نگاری خودتان کدام ازآن دوراه را پیش گرفته‌اید؟

اگر بگویید : « راه نخست » بعبارت دیگر روزنامه را بنام سوداگری وروزی طلبی می‌نویسید (که راستی هم اینست) دراین حال می‌برسم : پس این‌دخالتها بکار زندگانی مردم برای چیست ؟! برشما سوداگران‌چه‌که زبان بنکوهش‌مردم بگشایید ؟! برشما چه‌که برزنان راه آمیزش وزندگی یاد بدهید ؟ ! برشما چه گفتگو ازنیك وبد زندگی برانید ؟ ! شما که درجستجوی پول هستید ومقصودی‌جز آن ندارید برشما چه دخالت بکار رهنمایی بکنید ؟ !

یا اگر بگویید : « روزنامه نگاری ما از گونه دومین است» بعبارت دیگر ما نه درپی پول وروزی می‌باشیم بلکه بنام راهنمایی بمردم بکار روزنامه نگاری برخاسته ایم .

دراینحال یکرشته پرسشها ازشما دارم :

پیش از همه خواهم پرسید : آیا آن راهی که شما بمردم نشان میدهید کدام است وچه نام دارد ؟ . . من آنچه درروزنامهای شما نمی‌یابم داشتن یك راه است !

شما در خجسته ترین و گرانبها ترین چیز زندگانی که «دین» باشد حال پایداری ندارید . این روزنامهای شما و این ما . اگر پایش افتاده گاهی برای پر کردن ستونها مقاله درباره دین نوشته اید وباآن عبارتهای سست وناگیرای خود ستایشهایی از دین کرده اید . ولی ازآنسوی سراپای نگارشهای شما جزعنوان‌بیدنی ولگام گسیختگی را ندارد .

درپیش‌شما قرآن‌مسلمانان ورمانهای بیشرمانه وبی‌دینانه اناتول فرانس یکی است که گاهی ستایش آن میکنید وگاهی‌ستایش این !

بسیاری از روزنامها این رسم همیشگی ایشان است که در رمضان مسلمان می‌شوند ومقاله درفلسفه روزه می‌نویسند . در محرم شیعه خالص می گردند ومقاله درسرشهادت می‌نگارند . در نوروز زردشتی می‌شوند ویاد جم وجام وا می کنند وصد گونه بیزاری از مسلمانی می‌جویند . در دیگر هنگامها نیز پای بند هیچ دین وآیین نمی باشند .

اگر انکار دارید من مقاله های شمارا بیرون بکشم و یك بیك نام ببرم !

روز نامه نگار فرومایه‌ای را می‌شناسم که همیشه دم از بیدینی می‌زند وبرای زنان ایران درس‌بدبختی یاد می‌دهد . با این

حال گاهی که پایش می‌افتد معجزه از امام رضا می‌نگارد یا کرامت ازحافظ شیرازی نقل مینماید !

دریغا « بیرنگی وهمه رنگی » را تماشا کن . ملای رومی که صوفی خانقاه نشین وپشمینه پوش بوده فیلسوف است . حافظ شیرازی که شاعر خراباتی بوده وصدجا بیشتر دشنام بصوفی وخانقاه نشین وپشمینه پوش داده اوهم فیلسوف دیگر است · داروین انگلیسی که انکار همه چیزرا دارد وصوفی وخراباتی هردو را نادان و ابله می‌شمارد او نیز فیلسوف دیگری می‌باشد .

کسی نمی‌پرسد : این همه سیاه وسفید دریکجا چگونه تواند بود ؟ ! . مگر دلهای شما کاروانسرای دو در است که هرچه آمد دمی بیاساید وبگذرد واینست که نیك وبد وکافر و مسلمان وزشت وزیبا همه نزد شما یکیست ؟ !

من ازموضوع دین می گذرم : شما در زمینه آیین زندگی (یابگفته خودتان اصول زندگانی) چه‌راهی‌را پسندیده اید ومی خواهید ایرانیان را بآن راه بخوانید ؟ !

آیا می‌توانید یك‌پاسخ روشن‌وسربازی باین‌پرسش من‌بدهید؟!

می‌دانم که پاسخی ندارید ! می‌دانم که هیچ گونه راهی را نه در زمینه دین ونه‌در زمینه آیین زندگی نیاندیشیده‌اید ! بااین‌حال شگفت است که بگویید: ما روزنامه‌را برای‌راه نمودن‌بمردم مینویسیم!

شاید بگویید : راه ما اروپاییگری است که هرانچه ازآن اروپاست نیك دانسته بستایش آن برمیخیزیم و مردم‌را بگرفتن آن وا میداریم وهرانچه ازان‌شرق‌است بد شمرده بنکوهش‌آن‌می‌پردازیم.

می گویم : راست می گویید. تنها راهی که شما دارید (آنهم نه برای همیشه) همانا اروپاییگریست . ولی بدا گمراهی شما . بدا شما که چنین راهی‌را پیش گرفته اید ! ازهمین‌جا پیداست که خود شما سخت گمراهید و براه نما نیازمند می‌باشید و هرگز نباید دعوی راهنمائی دیگران بکنید !

خود اروپا سرگردان و گمراه است شما که از پی او افتاده اید سرگردان‌تر و گمراهتر می‌باشید . مردم‌را که میخواهید از دنبال شما بیفتند گمراهترین وسرگردانترین کسان خواهند بود !

من در زمینه اروپاییگری ایرادهای بیشمار دارم . کنون در اینجا یکی دو ایراد بسنده کرده ازشما پاسخ میخواهم :

آیا شما بر گرفتاری‌های اروپا چه می گویید ؟ چه می گویید که اروپاییان اعتدال زندگانی را از دست هشته اند و امروز در هر گوشه‌ای‌ملیونها بدبخت وتیره‌روز راه روزی‌را خودبسته‌میدارند؟!

چه‌می گویید که یك نیم زنان بی‌شوهر و یك نیم مردان‌بی‌زن زندگانی می کنند ؟!

آیا بداستان خونریزیهای اتریش واسپانیا که خودتان در روزنامهای خود نوشتید چه می گویید ؟ چه می گویید که در سایه پستی وفرو افتادگی درهر کشوری‌مردم همچو درندگان بخون‌یکدیگر تشنه‌اند ؟! چه می گویید که دسته های کارگران یك‌لقمه نان‌را ببهای جان خریداری می‌نمایند ؟!

شما که شرقیان‌را بسوی اروپاییگری می‌خوانید پس بگوئید که آیا برای این گرفتاریها چه‌چاره اندیشیده‌اید ؟ اگر چاره‌ای

نااندیشیده‌اید و می گویید شرقیان هم گرفتار آن ناروائیها باشند و هرچه بادا باد بدا بر گمراهی شما !

ما از اروپا تنها علوم و صنایع آن را نیازمندیم که برگیریم و بس . فسوسا که شما فرقی میانه صنایع و علوم تا آیین زندگانی گزاردن نمی‌توانید و چنین می‌پندارید که ما باید راه زندگی را هم از اروپاییان یاد بگیریم ! این شگفتر که ما بارها سخن ازاینموضوع رانده فرق این دوچیز را ازهم بازنمودیم باانیهمه شما درنیافتید یادریافتن نخواستید و هنوز هم در آن راه کج خود پافشاری دارید . دریغا صد دریغا !

چگونه شما درنمی‌یابید که سرزمینی که ازانجا زردشت و محمد وعیسی وموسی برخاسته چنین سرزمینی نیازمند بد آموزیهای شوپنهاور وبرنارد شا و ونتچه نیست؟! کشوریکه چهل قرن بیشتر زندگانی آراسته شهری داشته برچنین کشورشایسته نیست که ازلارشفوکو وغوستاف لوبون و اناتول فرانس ومانندگان ایشان راه زندگی یاد بگیرد !

۳ — چگونه راه نماید کسیکه خودش گمراه است ؟!

این گناه شما بخشیدنی نیست که شرق را بدینسان خوار می گیرید این را غیرت هیچ‌مردی برنمی‌تابد که شما آنهمه دانشهای گرانبهارا که در کتابهای شرقیان است زیرپا گزارده دست نیاز بسوی گفتارهای بی‌سر وبن یکمشت نویسندگان و گویندگان غرب دراز می کنید ! اینکار درست بدان می‌ماند که کسی درخانه‌پدری خود صد گونه‌خواسته و کالا دارد ولی‌قدر آنهارا نشناخته بدریوزگی در همسایگان را بکوبد !

بیست واند سال برآمد که شما روزنامه نگاران و نویسندگان ایران میهن زردشت‌را بی‌بهره ازتمدن شناخته همیشه اروپا را « دنیای متمدن» خواندید واروپاییان را «ملل‌متمدنه» نامیدید . کنون من ازشما می‌پرسم : آیا اینکار چه‌عنوانی داشته ؟ اگربراستی‌شما ایران ودیگر سرزمینهای شرقی‌را بی‌بهره از تمدن میشناسید مقصود خودرا درست شرح دهید تاما نیز بدانیم که تمدن چیست ؟ بدانیم آن چیست که ایران در چهل واند قرن زندگانی آدمیانه خودآنرا درنیافته ؟ .. اگرشما درمعنی تمدن اشتباه دارید انصاف بدهید که کسانیکه دچار چنین اشتباهی باشند شایسته راه نمائی بمردم نیستند !

اروپایی‌مغرور ونادان برای آنکه بشرقیان اهانت دریغ‌نسازد خودرا « متمدن » می‌خواند . شما آن عبارت اهانت آمیزرا گرفته طوطی وار بکار می برید بی آنکه زشتی آنرا دریابید . از کجا که دیگر دانشهای شما همچنان طوطی‌وار وبی‌بنیاد نباشد ؟!

این بدترکه پس‌از آنهمه فریادها که ما پارسال درپیمان در باره این عبارتهای ننگین زدیم یکی دوتن از نویسندگان هنوز دست ازانها برنداشته اند . تو گویی اینان التزام داده اند که تازنده اند نامرد وبیغیرت باشند !

بیشتر این نویسندگان سرمایه ای که دارند یادگرفتن چند عبارت خاص می‌باشد : از قبیل « تمدن » و « تکامل » و « اصول اجتماعی » و « ترقی » و « تربیت » ومانند اینها . نیزنامهای چندتن ازمولفان اروپایی را می‌شناسند . از غوستاف‌لوبون وویکتورهوگو و داروین واسپنسر وشوپنهاور . اینست که ازبیست یاده‌سال‌پیش که

بکار نویسندگی پرداخته‌اند بیشتر همین کلمه ها را بکار می برند که هرزمان بشکل دیگری آنها را پهلوی هم در چیده و مقاله نویسی می‌سازند .

این شگفت‌تر که بیشتر ایشان معنی درست اینکلمه ها را هم نمی‌شناسند که اگر پرسشی برود درمی‌مانند . بااین مایه اندك است که آقایان بکار راهنمائی پرداخته‌اند وبهرموضوعی که پیش بیاید دخالت می‌نمایند و گاهی بیشرمانه زبان بنکوهش دین یا دینداران باز می کنند .

دوباره بگوییم : این مایه اندك است که بیست سال در ایران روزنامها بمیدان داری پرداخته اند و خدا می داند که چه تیشه‌ای بریشه ایران زده‌اند !

٤ — آنچه برزبان دارد دلش ازآن ناآگاه است :

بهترین دلیل براینکه این نویسندگان آنچه‌را که می نویسند طوطی وار یاد گرفته اند و معنی های آنها را نمی‌فهمند اینکه خود ایشان برخلاف نگارشهای خود رفتار می کنند .

از سالهاست که در روزنامهای ایران عبارت « غرور ملی » دیده می شود . پیداست که آنرا از روزنامهای فرانسه یا انگلیسی برداشته‌اند . ولی نویسنده‌ای که این عبارت‌را بکار می‌برد درهمان نگارش خود چندین‌بار بجای کلمه اروپا عبارت‌شوم « دنیای‌متمدن» را می‌آورد وبدینسان‌اهانت بر کشورومردم خود روا میدارد. آفرین بر «غرور ملی» آقای نویسنده ! آفرین !

از شتر پرسیدند از کجا می‌آیی ؟ گفت : از گرمابه . گفتند :

ازپرو پاچه گل‌آلودت پیداست !

آقای نگارنده دارای «غرورملی» اگر صدها دانا ازایران برخیزد هیچیک‌را نمی‌شناسد ولی همینکه یك‌زن گمنام اروپایی یا آمریکایی‌یك مقاله بی‌سر وبنی نوشت آقا آنرا با آب و تاب ترجمه کرده در روزنامه خود چاپ می کنند ! آفرین بر «غرور ملی» آقای نویسنده آفرین !

پیرارسال که من مقاله هایی در نامه گرامی شفق زیر عنوان «انجام کار اروپا چه خواهد بود» یا زیر عنوان «زندگانی زور ونیرنك» نوشتم وسراپای آنها حقایق بود وآوازه‌اش تاروزنامهای آلمان رسید که ترجمه نمودند روزنامهای ایران هرگز بروی‌خود نیاوردند واین زشت‌تر که یك‌روزنامه‌ای درتهران پس از چند ماه عبارتهای کوتاه وناروشنی‌را که انشتین ودیگران درباره آینده اروپا گفته بودند بایك آب‌وتابی ترجمه نموده چاپ کرد که تو گویی‌سخنی از در و گوهر رانده بودند . وخود همان سخنانی بود که من بسیار روشنتر و دامنه دارتر نگاشته بودم . آفرین بر «غرور ملی» آقای روزنامه نگار آفرین !

دران داستان جشن فردوسی که آنهمه قدر شناسی از شاعر نامدارایران کردند وهمه میدانیم که‌بزرگترین نیکی‌را فردوسی برزبان فارسی کرده که‌آنرا زنده نگهداشته ودراین جشن وجنبش‌نیزهرکس بایستی بکوشد که گامی در راه پیراستن فارسی از کلمه‌های عربی بردارد وروزنامها بایستی دراین راه پیشروباشند ما جز از روزنامه شفق سرخ روز نامه دیگری را ندیدم که اندك تغییری در شیوهٔ

نگارش خود بدهد .

آنهمه گفتارها که دربارهٔ فردوسی و شهنامه نوشتند شاید ده کلمه از کلمه های فارسی شهنامه‌را یاد نگرفتند که ازاین‌سپس بکار ببرند !؟

امروز همه میدانند که یکی از اسباب ویرانی زبان فارسی روزنامهای فارسی است که ازنخست که بروزنامه نگاری آغاز کرده‌اند یك شیوهٔ سست ونادرستی را برای نگارش دارند وبکرشته کلمه های غلط وبیجایی‌را یاد گرفته‌اند ودراین‌مدت اندك تغییری درآن‌ها نداده‌اند .

آنهمه فریاد هایی که کسانی در زمینهٔ پیراستن زبان فارسی میزنند تو گویی گفتگو از پیراستن زبان حبشه میرود که آقایان روزنامه نگاران‌ایران‌بدینسان خودرا دور کشیده‌اند وهر گز پروایی ندارند. تنها باین بسنده می کنند که گاهی یك‌مقاله ریشخند آمیزی ازنگارش این وآن چاپ کنند یابهانه آورده بگویند : کلمه های مرده دوباره زنده نمی‌شود .

خوب آقایان شما با کلمه های مرده کاری نداشته باشید. آن کلمه‌هایی‌را که فردوسی درشهنامه آورده بکار برید. ازعبارتهای سعدی در گلستان پیروی نمایید . ازاسرار التوحید بآن سادگی و آسانی درس چیزنویسی‌را یاد بگیرید ! دیگر دراینجا چه‌بهانه دارید؟!

من ازهمه اینها می گذرم : همان شیوه‌ای‌را که‌خودتان دارید باری آن‌را غلط ننویسید . آیا زشتی ندارد که‌شما سربکلمه‌های فارسی فرو نمی‌آورید و کلمه های عربی‌را نیزغلط مینویسید ؟!

من چگونه درپاکدلی شما شك نکنم که می بینم همینکه یك افسانه پستی یایك خبر دروغ‌آمیزی که دریك روزنامه چاپ میشود دیگران ازدست یکدیگر میربایند . ولی اینهمه گفتگو که درباره زبان‌فارسی می‌شود و در شفق وپیمان مقاله ها چاپ می گردد شما هرگز بروی خود نمی‌آورید ؟!

٥ — هم خدا وهم خرما

شما از یکسوی دعوی پیشوایی دارید و اگر پایش بیافتد « خدمات ملی » چندین‌ساله خودرا برخ مردم می کشید از انسوی هم از پول روگردانی ندارید وهرنگارشیکه ازان پول در بیاید اگرچه سراپا زیان توده مردم باشد بچاپش می‌پردازید .

شما درسرمقاله گفتگو از « عفت وپاکدامنی » میرانید و در پهلوی « اعلان کنسرت قمرالملوك » را چاپ می کنید .

من هنوز فراموش نکرده ام پارسال که قانون منافی عفت را درشماره های خود چاپ می کردید دریکی ازهمان شمارها اعلان رقص تانگو را که یکی ازمهمانخانه ها نشر کرده وصد تومان پول جایزه قرار داده بود همگی روزنامهای تهران چاپ گردید .

از خودتان میپرسم : آیا رقص تانگو منافی عفت نیست ؟!

کسی که درهمه عمر روزنامه نگاری خود یکبار هم نشده که یك اعلان یانگارش‌را بعنوان اینکه زیان ایران است رد کرده و از پول آن چشم بپوشد آیا چنین کسی چگونه دعوی پیشوایی مردم دارد ؟!

کسیکه براهنمایی برمی‌خیزد هرگز نباید دربی‌سود باشد وهرگز

نباید پروای زیان کنند .

روز نامه نویس که روزنامه نویسی را شغل خود دارد وباید ازآن‌نان بخورد آیاچگونه می‌تواند به پیشوایی ورهنمایی برخیزد!؟ بدا حال مردمی که چنین کسانی پیشوایان ایشان باشند !

۶ — بنیاد خانه خودرا میکنید

در ایران پیش ازمشروطه بنیاد زندگانی نیکی برپا بود . از این بنیاد تنها یك گوشه را بایستی ویران کرد ودوباره ساخت وآن موضوع حکومت استبدادی بود که بایستی ازپایه کنده بجای آن حکومت مشروطه را گزاشت .

وچون اینکار انجام داده شد پس‌ازآن بنیاد زندگانی ایران کندنی وبرانداختنی نیست . بلکه اگرفرو ریختگی‌ها دران‌پیداست یااگر باید چرکهای آنرا فرو شست ورنك وروغن دیگری بدیوار های آن زد این‌کارها هیچگاه نیاز بکندن بنیاد ندارد .

بعبارت ساده : ما پس از مشروطه تنها این را دربایست داشتیم که جلوگیری از خرافات دینی نماییم وچاره ای برای بیسوادی توده‌بجوییم وپراکندگی وپاشیدگی‌را ازمیان مردم برداریم ومردم را بایرانیگری پای بند و علاقه مند گردانیم ـ و مانند این کارها که نیاز داشتیم خردمندان نیز پس از مشروطه باین کارها پرداخته بودند . ولی چون هیاهوی اروپاییگری برخاست و در نتیجه آن شما روزنامه نویسان پدیدآمدید همه‌آن آرزوها ناانجام ماند وکنون شما تیشه بربنیاد زندگانی ایران میزنید ،

شما بدآموزیهای بیخردانه فیلسوفان اروپا را درایران رواج

داده ریشه دین‌را می کنید .

شما داستان زنان لگام گسیخته وتر دامن غرب را پراکنده ساخته وآن رمانهای عاشقانه بیشرمانه‌را نشرمیکنیدوبدینسان پایه‌پاکدامنی وپرده داری زنان را برمیاندازید .

شما زبان بستایش‌توانگران وکارخانه داران آزمند وبیشرافت اروپا وامریکا باز کرده از این راه بنیاد راد مردی ودهش ومیهمان نوازی ایرانیان را می کنید .

یکایك چه بشمارم؟ شما بی‌آنکه خودتان بدانید ودریابید بنیاد آسایش وخرسندی خودتان وبرادران خودرا می‌کنید .

نه تنها درباره دین وآیین ومردمی در زمینه تجارت واقتصاد نیز این رهنمایی‌ها که شمابمردم ایران میکنیدبیشتر خطاست‌وروزی خواهد آمد که ایرانیان نام شما را برده و نفرین بدرقه راهتان خواهند گردانند .

۷ — ازپراکنده کردن زشتی های غرب درشرق چه سودی برمیخیزد؟!

در اروپا خرد ها کوتاه شده ومردمی خوار گردیده . هر زمان زشتی دیگری درمیان اروپاییان رواج میگیرد و هرسال آلودگیهای تازه ای رخ میدهد .

زن و مرد یکسال باهم زندگی کرده وهمدیگر را آزموده پس ازآن زناشوئی می‌کنند .

دسته هایی از مردم سراپا لخت زندگی میکنند وخود را ازقید رخت آزاد ساخته اند .

زنان اروپا تنها زیسته همچون مردان پی پیشه وداد وستد میروند.

زنان را بعضویت پارلمان وبلدیه برمی گزینند .

اینها وماندهای اینها نادانی هاییست که بایستی خبرش هم در شرق پراکنده نشود وتوده انبوه آن را ندانند . ولی روز نامها تو گویی وظیفه خود میپندارند که خبر این نادانیها را بیدرنگ بگوش شرقیان برسانند وبرای هر کدام پروبالهایی ببندند .

این بدتر که هر نادانی که خبرش بشرق میرسد چون هیچگونه مانعی در پیش نیست کسانی بیدرنگ آنرا بکار میبندند مثلا همان داستان زناشویی پس از یکسال آزمایش که روزنامها خبر آن را درهمه جا نشر کرده اند خدا میداند که چه دخترانی از این راه دامن خودرا آلوده گردانیده وسرمایه زندگانی خودرا مفت ازدست داده است . آیا گناه اینها بگردن کیست ؟ . .

۸ — تیاتر کجا آیین زندگانی کجا ؟ .

در برخی روزنامها گاهی عبارتهایی دیده میشود که آدمی را حیرت فرا می گیرد ! .

مثلا در بالای ستون نوشته : « از مسائل اجتماعی ما » . ولی چون مقاله را میخوانی گفتگو از تیاتر است . دریغا تیاتر کجا زندگانی اجتماعی کجا ؟ !

آری در اروپا که بنیاد زندگانی بهم‌خورده وانبوه زنان ومردان دربند دینی یا آیینی یا تشکی نیستند وهر شب درتیاتر بسر میبرند تیاتر برای ایشان عنوان اجتماعی دارد . وانگاه اروپاییان از آزمندی و پول دوستی این رسم را دارند که ازهر چیزی که پول درمی‌آید برای

آن عنوان درخشانی درست میکنند . مثلا سینمارا باآن رسوایی از «صنایع مستظرفه» میشمارند . رمان را که خود افسانه بافی و دروغ پردازی است «ادبیات» مینامند . تیاتر را که بازی بیش نیست از «موضوعهای اجتماعی» می‌انگارند .

ولی در ایران که جز یکمشت اروپا خواهان دیگران همه خدا پرست میباشند وآیین زندگانی مردم برروی دین ومردمی‌است دراین کشور تیاتر را چه اثری هست که کسی‌آن را ازموضوعهای اجتماعی بشمارد ؟ ! .

شگفتا که این روزنامه نگاران باسماجت میخواهند همگی نادانیها وفرومایگیهای اروپاییان را بگردن مردم بگزارند !

۹ — دزدرا چون دنبال نکنی خداوند خانه میشود !

داستانیست شنیدنی که زن آوازه خوانی‌ازتهران به‌تبریزرفته ودرآنجا بمردم چنین می گفته : «زنان تبریز عقب مانده اند من آمده ام آنها را اصلاح کنم»

زنان هنرمند تبریز که هرکدام بانوی بیهمالی است و در خانه داری وبچه نگهداری و دلبستگی بشوهر وخانه خود کمتر مانند دارند یك زن تردامن وآواره گردی که درچهل سال‌زندگانی فرزندی نزاییده واز آنسوی شاید صدها فرزندان پاك دیگران را آلوده بیماری های ناپاك ساخته ـ چنین زنی برای اصلاح چنان زنانی رفته است .

چه شگفتی که ما در زمان خود ندیدیم ! آری درجاییکه‌زنان نابکار بیرون تهران فیلسوف باشند زنان آوازه خوان هم «مصلحین اجتماعی» خواهند بود .

۱۰ — کسانی رسوایی را از اندازه بیرون میکنند .

به‌بینید اروپا چه زشتی هایی را برای ما ارمغان میفرستد ! زنان نابکار که هرگز نباید نامشان را برد و اگر کسی دلش بانان میسوزد باید کوشیده ازآن گودال و لجنزار بیرونشان بیاورد کسانی داستان این زنان را عنوان کرده کتاب مینویسند زشتر آنکه بانان نوحه سرایی نموده بشستن گناهانشان میکوشند . ازجمله جوانی از شاگردان دبیرستان کتابی نوشته که درآنجا سرگذشت ننگین یکی از زنان روسپی بیرون‌شهر تهران را براستی یا بعنوان رمان برشته نگارش میکشد وآن زن‌را فیلسوفی ساخته اززبان او فلسفه‌بافیهامیکند وجهان و جهانیان را بباد دشنام میگیرد که چرا او روسپی گردیده ودر نتیجه روسپی گری سیفلیس گرفته است !

کسی نمیگوید : ایجوان پست ونادان ترا چه بکتاب‌نویسی ؟ وانگاه‌زنی که باپای‌خود بگودال نابکاری افتاده گناه فلك‌وروزگار چیست ؟ اگر آن زن بدینسان فیلسوف بوده چرا بایستی زندگانی خودرا باآن پستیها بسردهد ؟! اینجا مگر اروپاست که بدست‌آوردن يك لقمه نان چندان دشوار باشد که زنان ناگزیر از ناپاکی و نابکاری باشند ؟! چه زن وچه مرد کسیکه پای بند پاکی است هیچ چیزی اورا ناگزیر ازناپاکی نخواهد ساخت !

چه خواهید گفت اگر بشنوید که چنین کتاب ننگینی در روزنامه ای دریکی از شهر های دور دست ایران که مردمش همه سوداگر وپیشه ور وبرزگر میباشند وجز باکدامنی ونان خوردن ازدسترنج خود راه دیگری نمیشناسند چاپ گردیده؟!آیانباید پرسید که آقای روزنامه نویس جهت چنین کار بیخردانه و بیناموسانه شما چیست ؟!

۱۱ — درایران چرندبافی پیشرفت نخواهد داشت

ازسخن‌خودنتیجه بر گیرم : دخالت درکار یك‌توده ورهنمایی بایشان کارآسانی‌نیست وبهرحال باروزنامه نویسی سخت ناسازگاراست .

زیرا روز نامه نویس از آن راه نان میخورد وبیش از همه باید بفزونی‌شماره خریداران بکوشدوسخن تلخی که مایه رنجیدن یازمیدن کسانی باشد نگوید . وانگاه روز نامه نویس ناگزیر است که روزانه چندین صفحه‌را پر کرده‌بدست خوانندگان‌بدهدوهرمقاله ونگارش ازآن هر کسیکه بدستش افتاد پروای نیك وبدآن‌نکرده چاپ نماید وچه‌بسا که سخن راست پیدا نکرده دست بدامن افسانه بافی می زند . چنین کسی چگونه راه بمردمان بنماید ! ؟

گذشته ازایرادهای دیگری که یاد کردم ودراینجا تکرار نمی‌نمایم !

وانگاه راهنما یاباید پیروی ازپیشوای‌دیگری نموده ومردم‌را براه اوبخواند ویااگرراهی‌را خود او باز کرده شایسته چنین‌کاری باشد. ولی‌روزنامها ـ نه‌تنها روزنامهای‌ایران‌روزنامهای اروپانیزنه‌پیروی ازپیشوایان جهان دارند ونه‌خود نویسندگان آنها شایستهٔ‌آن‌میباشندکه راهی ازخود بازنمایند . بلکه چنانکه گفتم خود راهی زیرپاندارند ویك کلمه بگویم که‌یکمشت سخن‌فروش بیکاره وآواره‌ای بیش‌نیستند

من آشکار می نویسم‌که روزنامهای امروزی ایران‌را (بجز ازیکی دو روزنامه) بزیان ایران می‌شناسم وهرگز نمی‌توانم در برابر زیانکاریهای آنان خاموش بنشینم واینست که‌دراینجا باین گفتار برخاسته یك رشته عیبهایی‌را باز نمودم وامید وارم که روز نامه

نویسان برادرانه این پندهای مرا پذیرفته حال خودرا تغییر دهند ـ اگرهم بهتغییرهای دیگری دست نیافتندباری این یك کاررا دریغ نگویند که یا راه روشن و آشکاری را برای پیشرفت خود برگزینند ویکرنگی نمایند ویاازدخالت بکارهای زندگی مردم پاك کناره بگیرند و تنها بنگارش خبرهای ایران واروپا وچاپ اعلانها و اینگونه نگارشها بسنده کنند . وگرنه من ناگزیرم که بنام غیرت ایرانیگری ومسلمانی عیبهای آنانرا بی پرده تر ازاین بشمارم .

زمانی روز نامه نویسی بدیگری می گفت : « ما اینهفته مطلب نداشتیم یکرشته چرند وپرندی نوشتیم وستونهارا پر کردیم » دیگری پاسخ میداد : « اینجا ایراناست هرچرند بنویسی پیش می رود » آری درسایه خاموشی مردم اینان تااین اندازه گستاخ شده‌اند و تا این اندازه ایرانرا خوار می‌شمارند . اینان که ازنادانی کشور کهن ایرانرا نامتمدن میخوانند چنین می‌پندارند که براستی درایران کسی عیبهای آنانرا درنمی‌یابد .

ولی من باتان نشان خواهم داد که درهمین ایران آنچه پیش نمیرود چرند بافیهای ایشاناست وبیاری خدا امیدوارم که از عهده اینکار بخوبی برآیم «کسروی»

فرومایگان !

کسان تهی مغزوپر مدعا | که دنبال بیگانه افتاده اند
براه هوا داری دیگران | دل و دانش وهوش بنهاده‌اند
میان بسته برمدح بیگانگان | زبان بر ذم خویش بگشاده‌اند
فرومایگانند و ناپاکدل | که دل برفرومایگان داده‌اند

تبریز — **صدیقی**

چامه بخردانه

این شعرها اگرچه شاید ازدیده فن قافیه استادانه نباشد ولی ازدیده معنی بسیارا ستادانه و سودمند است ومارا امیدواری میدهد که شعرای ایران راه نوینی پیش خواهند گرفت .

بس‌است درپی معشوق وباده گردیدن
بس است بیهده گوئی و بت پرستیدن

بس‌است در غزل ازبهر یار پنداری
سخن ز گفته سعدی وخواجه دزدیدن

بس‌است طعنه وتمجید شیخ وپیرمغان
بس است راه خرابات ودیر پوئیدن

بس‌است میکده‌را به ز کعبه دانستن
بس است تا رودف وچنك‌را ستائیدن

به پیشگاه خرد پست شد مقام سخن
ز شعر درره معشوق و می سرائیدن

خوش‌است‌شعر سرودن ولی‌بطرز نوین
چنانکه هست گل تازه بهر بوئیدن

خوش است شعرحکیمانه ورنه مردم را
چه سود از این همه گفتار یاوه بشنیدن

زپند دوست مرنج ارچه تندباشدوسخت
که دشمنی است زاندرز دوست رنجیدن

به‌بند لب زخرافات ورنه خواهی بست
سزاست جای ستایش تورا نکوهیدن

دلا دگرپس ازین‌شعرسودمندخوش‌است
وگرنه فایده چبود ز شب نخوابیدن

اگرچه قرن‌کنون عهد شعر نیست ولی
اگر مفید بود می توان نیوشیدن

چوپیش توده مؤثرتراست شعر ازنثر
بدان رواست دراصلاح توده کوشیدن

زشعر نغز به‌تهذیب خویش کوش ومنه
که اجنبی کند آهنك بر تو بالیدن

فساد غرب مجسم کنی اگر درشرق
بساط غرب توانی ز شرق بر چیدن

زماهنامهٔ پیمان بجوی چون (واقف)
ره صلاح که ایمن شوی ز لغزیدن

عراق ـ رضا زاده کاشانی **(واقف)**

دزد

هر که دزدید مال مردم را
قطع باید نمود او را دست

این سخن قول‌خالق یکتاست
نه خیالات مرد جاه پرست

گرچه‌ویکتورهو گوسخن‌ورغرب
آنکه برر کن ظلم داد شکست

فاش گوید که شخص‌سارق‌را
هنر آموز تا نباشد پست

لیك غافل بد او ازاین معنی
که کس‌ازشخص‌پست‌طرف‌نه‌بست

« خوی بدبرطبیعتی که نشست
نرود تا بروز مرك ازدست »

« گوهری »

(دهش)

یکی از نیکی هایی که در شرق بویژه در میان مسلمانان رواج داشت و کنون روی بکساد نهاده (دهش) است . هرمسلمانی همینکه بهره ازپیشه وکار می‌یافت وتوانگر می گردید سالانه سهمی ازمال خود بعنوان خمس وزکوة برای بی‌چیزان و بینوایان جدا می‌ساخت سپس‌هم هرپیش آمدی را ازشادی واندوه وسیله گرفته در خانه‌خودرا بروی همسایگان وخویشاوندان باز میکرد وبرای گرسنگان سفره می گسترد . گذشته از اینها درهرشهری کسان بسیاری ازتوانگران بودند که از کیسه جوانمردی خود مدرسه ساخته یاپل بنیاد نهاده یاکاروانسرا پدید آورده یا یادگاری خدا خواهانه دیگری از خود باز می گزاشت .

کنون این نیکو کاریها از رواج افتاده ، اروپاییگری بشرقیان نیز درس آزمندی می‌آموزد وهر کسی می کوشد پولهای خودرا دربانگ انباشته کند وجز درراه کامگزاریهای خود خرج نکند . و چون ما آرزومندیم که شرقیان بویژه مسلمانان خودرا آلوده ننگهای اروپایی نسازند ودست ازنیکوکاریهای دیرین برندارند اینست دری درپیمان باز می کنیم که یادی از اینگونه نیکوکاریها کرده نام نیکوکاران را ببریم واینك دراین شماره یادی ازشادروان حاجی میرزا حسینخان سپهسالار می کنیم .

این‌مرد چون معروف است ما بتاریخچه زندگانی او نمیپردازیم ولی از این یك جمله باز نمی‌ایستیم که مدرسه سپهسالار تهران که اکنون جایگاه دانشکده معقول ومنقول گردیده وعمارات بهارستان

از آغاز مشروطه جایگاه دارالشوری است وهر دو از یادگارهای سپهسالار می‌باشد . این دو یادگار تابرپاست مایه سرافرازی ایرانیان خواهد بود . خدا روان بنیادگزار آنهارا شاد گرداناد .



این پیکره در سفر نخستین ناصرالدین شاه باروپا در سال ۱۲۹۰ در وین برداشته شده . ازسه کس که پیداست یکی میرزا علیخان امین‌الدوله دیگری معین‌الملك سفیرایران در استامبول می‌باشند و در میان ایشان شادروان حاج میرزا حسینخان ایستاده .

جهان از مغزهای پوچ ویران است

کسیکه با دوچشم نابینا پا براه میگزارد چه شگفت که پیاپی در افتد واز گودالی بگودالی درغلطد !

کسیکه بامغز پوچ زبان بسخن میگشاید چه شگفت که دریك جمله او چندین سفاهت پدیدار باشد !

آقا کالای نوینی ببازار آورده :

« باید برای هریکی ازبزرگان ایران افسانه‌ای درست‌کرد . . . . »

چرا !؟

« برای آنکه مردم تاریخ زندگانی آنان را بآسانی یاد بگیرند »

براین سخن چندین خرده باید گرفت :

نخست ـ که میگوید که مردم افسانه را زودتر ازتاریخ یاد میگیرند ؟ بلکه اگر حقیقت را بخواهیم افسانه هرگز درخاطر جایگیر نمیشود . زیرا افسانه دروغ است ودروغ باراست همیشه این فرق را دارد که آن یکی‌کمتر دریاد جای‌میگیرد و این یکی‌کمتر از یاد میرود .

دروغ را چه بساکه خود دروغگو نیز بیاد نمی‌آورد واز اینجاست که « دروغگو حافظه ندارد » مثل گردیده .

درزبان فارسی رمانی بهتر ازکتاب ابراهیم بیك‌نوشته نشده وشایدکسانی آنرا چندین‌بار از آغاز تاانجام خوانده اند . باایهمه امروز اگر پرسشی کرده شودکمتر یادی ازآن در دل خود دارند . ولی تاریخ نادرشاه یاشاه عباس را اگرکسی دوبار بخواندشاید تاآخر عمر فراموش نگرداند .

قرنها بصدقرنها درجهان‌کشاکش راست ودروغ درکار بوده وهمیشه راست چیره وفیروزمند ودروغ زبون وبی‌آبرو درآمده . بیخرد آن‌کسانیکه تازه میخواهند شکوه و آبرویی برای دروغ بسیج‌کنند !

دوم ـ اینکه میگوید : سرگذشت راستین بزرگان را کنارگزارده برای هر

یکی داستان دروغی درست کنیم تنها باین جهة که مردم آنرا بآسانی یاد بگیرند این سخن درست مانند آنست که شاگردی درس ریاضی خودرا روان نکرده بنام آسانی یك غزل از دیوان حافظ روان کند . یامانند آنست که حمالی که یك جوال گندم بدوش او داده اند تابخانه کسی برد بنام آسانی کار خود آنرا زمین گزارده جوال را پر ازکاه کرده بدوش بکشد و بخانه آن کس ببرد .

یابهتر ازهمه ـ مانند آنست که کسی دوست تازه‌ای پیدا کرده ومیخواهد اورا بخانه خود ببرد که راه خانه را یاد بگیرد وپس ازآن گاه و بیگاه بآنجا بیاید ولی میترسد که کسان او بایکدفعه دیدن آندوست را نشناسند و از اینجهت دفعه دوم که میآید اگر خود او درخانه نباشد در بروی دوست باز نکنند اینست تدبیر اندیشیده بدوست خود میگوید : اجازه بدهید من رخت شما را عوض کرده طوری نمایم که کسان خانه درهمین یکدفعه دیدن شمارا درست بشناسند وچون اجازه ازو میگیرد کلاه شیطانی برسر او گزارده چندتا منگوله وزنگوله بگردن اومیآویزد وبدینسان اورابخانه خودمیآورد!

اگر بنا باشد که ما بنام آسانی کار حقیقت را تغییر بدهیم دیگر هیچ حقیقتی بحال خود باز نخواهد ماند !

کسی‌نمیپرسد : آقای راهنمای راه نشناس ! اگر این پیشنهاد شما پیشرفت دارد چرا درسرتاسر تاریخ این کاررا نکنیم وبجای آن افسانه هایی ازخود نبافیم و رواج ندهیم ! ؟

به بنید اینان بااین مغزهای پوچ خودرا پیشوای مردم میخوانند و بدینگونه راهنمایی های بیخردانه میکنند .

ما هرچیزی را برای حقیقت آن میخواهیم که اگرتغییر پیداکند دیگر نخواهیم خواست . کسانی اگر داستان یعقوب لیث را میخواهند داستان راستین اورامیخواهند تابخوانند و عبرت بردارند . بخوانند ویاد بگیرند که این مرد نامدار چگونه خود را ازآن کوچکی بآن بزرگی رسانید . اما داستانی که یك نویسنده ازپندار خود ببافد ازو چه عبرتی میتوان برداشت تاکسی خواستار او باشد؟! آیا افسانه حسین کرد درخور آنست که کسی ازآن عبرت بردارد ؟ !

دراینجا نیز مثلی باید زد : مادری دوای تلخی ببچه بیمار خود داد که بخورد بچه مادررا غافل کرده دوارا دور بریخت مگر اندکی که درته کاسه نگهداشت و سر کاسه را پر ازشربت شیرین کرده سرکشید و بمادر چنین گفت : « مادرجان خوردم » مادر که چگونگی را دریافته بود پاسخ داد : « آری ولی دوارا نخوردی شربت‌را خوردی »

این آقاهم که میگوید : ما اگر افسانه برای بزرگان بسازیم مردم تاریخ زندگانی آنهارا بآسانی یاد میگیرند بایدگفت ، آری یاد میگیرند ولی افسانه ای را که شما بافته اید نه تاریخ زندگانی آن بزرگ را .

***

کسانی درشگفت خواهند بود که ما بچنین مثالهای عامیانه میپردازیم . ولی اینخود عامیگری ونادانی دیگران است که مارا باین سخنان عامیانه وامیدارد . کسی تاچه اندازه نادان باشدکه مطلب باین روشنی وآشکاری را درنیابد وتاچه اندازه بیشرم باشد که بااین سخنان بهپیشوایی ورهنمایی برخیزد ؟ ! چرا اینان لب درنمی بندند که بیمغزی خودرا آفتابی نسازند ؟ !

آنچه بیش ازهمه برماگرانست وبهمین عنوان روا میشماریم که هیچگونه نکوهش وتوهین دریغ نداریم آنست که سرمایه کار این کسان اروپاییگری است . اینان خرد ودانش وفهم وهمه چیزرا زیر پاگزارده تنها چشم باروپا دوخته اند که هر آنچه از آنجاست نیك میشمارند وبرواج آن درمیان شرقیان کمر می بندند !

اینان آن فرومایگانی اند که درشرق سرزمین دانش وخرد نشسته پیروی از سفاهت های غرب میکنند وبیشرمانه خودرا رهنما وپیشوا میخوانند !

مقاله هایی که پارسال درپیمان درباره رمان نوشتیم همه خردمندان ایران را قانع کرد وچه بساکسانی که رمان نوشته بودند و دیگر بچاپ آن نپرداختند . ولی یکمشت نادان که بهره ازآن مقاله ها نبرده اند ناگزیریم که برای اینان چنین مقاله‌ای را بنویسیم ومثالهای عامیانه بزنیم .

دریغا افسانه های کیخسرو وکیقباد وکیکاوس و دارا واسکندر که در ایران رواج داشت وفردوسی آنهارا باآن شیوایی و زیبایی نظم کرده ما امروز همه‌راکنار میگزاریم وصد رنج بخود هموارکرده ازکتابهای باستان یونان وروم واز نوشته های زیر خاکی جستجوی تاریخ میکنیم . ولی این میگوید تاریخ درست آن کسانی را که دردست داریم رهاکرده برای هریکی افسانه ای بیافیم !

آقا بوجار آورده وگندم هارا پاك گردانیده . نوکر نادان کارگر میآورد که دوباره هرچه خاك وریك است درون گندم بریزند ـ آیا چنین کسی نادان نیست ؟ .

نشخوار سخن

خردمند سخن بهنگام نیاز گوید و باندازه نیاز گوید

از فرقهایی که میان آدمیان وچهارپایان است یکی آنکه آدمی تا گرسنه نشود چیزی نمیخورد وانگاه همینکه سیرشد دست ازخوردن باز میدارد . ولی چهارپا اندازه ای برای خوردن وچریدن نشناخته همیشه دهانش کار میکند .

یك گاو را اگر درچراگاهی سر دهند ازبام تاشام سر ازچریدن برندارد وتافرسوده ودرمانده نشود دمی نیاساید . بلکه برخی چارپایان بهنگام خوابیدن و آسودن هم دهان خود را بیکار نگزارده به نشخوار می پردازد .

بعبارت دیگر آدمی برای زیستن میخورد ولی چهارپا برای خوردن می زید . خوردن نزد او یك مقصود جداگانه ایست .

همین فرق را ما در آدمیان درمیان خردمند وبیخرد درزمینه سخنرانی می یابیم . بدینسان که خردمند سخن جز بهنگام نیاز نگوید وبیش ازاندازه نیاز نگوید . ولی بیخرد هرگزدربندنیاز وبی نیازی نبوده و هیچگاه اندازه برای سخن گوئی نمی شناسد . بعبارت دیگر او خود سخن گوئی را یك مقصد جداگانه می داند و «سخنوری» یا «نویسندگی»را هنری می شمارد .

این گونه سخنهارا چه درشعر وچه درنثر « نشخوارسخن»باید نامید و بدا حال مردمی که این نشخوار کنندگان در میان ایشان فراوان باشند .

(دست فشردن)

اگر خوانندگان فراموش نکرده اند پار سال در شماره های پیمان چندین گفتار در باره کروات بستن و دست فشردن که هردو ازعادت های اروپایی است چاپ کردیم درنتیجه گفتیم که کروات را بنام پاکیزگی وآرایش میتوان پذیرفت ونگاهداشت . ولی دست فشردن‌را که خود عادت ناپاکیزه ودل آزاری است باید رها کرد . هم درآنجا گفتیم که شاید این عادت زیانهای طبی داشته باشد .

بتازگی شرحی دراین باره در روزنامه اصلاح افغانستان دیده شده که چون گواه آن گفته های ماست، در اینجا میآوریم . ما اگرچه عادت نداریم بگفته های خود گواه ودلیل از اروپاییان بیاوریم بلکه این کار را که دیگران میکنند ما ایراد برآنان داریم زیرا بدانسان که خدا بهرکسی چشم داده که باید دیدنی ها را باچشم خود ببیند خرد نیز باو بخشیده که نیك وبد را باید بدستیاری آن خردخود بشناسد . چنانکه پارسال در این باره سخنهای فراوان رانده ایم . ولی در اینجا برای آنکه خوانندگان بدانند که ما هرآنچه میگوییم همانا جهتی برای خود دارد وهرایرادی که براروپاییان میگیریم چیزهاییست که خود آنان پس ازدیری آنرا خواهند دریافت برای این مقصود آن شرح را از روزنامه افغانی باعبارتهای خود او نقل مینماییم :

یکی از اطبای معتبر امریکا مقاله در جرائد نشرکرده ودرآن ظاهر ساخته‌است که دراثردست دادن یعنی‌مصافحه زیاد اروپایی درحساسیت اعصاب دست نقص‌پیداشده در نتیجه بعضی عوارض عصبی ودست دردی دائمی بروز میکند که علاج آن‌مشکل است مشارالیه میگوید که مخصوصاً دراثر تکان دادن یافشار آوردن زیاد بردست که در وقت مصافحه اروپائی مروج است اعصاب ومفاصل وعضلات متحرك وغیرمتحرك دست صدمه دیده بمرور زمان درعملیات هریك نواقصی بظهور میرسد چنانچه بطور مثال ذکر میکند که موسیو (کارو) رئیس جمهورکیوبا مدتی بمرض دست دردی مبتلا بوده علاج آن بخوبی صورت نمیگرفت زیرا علت درد معلوم نبود تا آنکه

بالاخره معلوم گردید که مشارالیه به مصافحه بسیار عادت دارد ومخصوصاً دروقت دست دادن دست طرف مقابل را فشار و تکان میدهد و چون در عین حال معالجه اطباء اورا ازدست دادن منع کردند بزودی حالت بهبودی دردست دردی او ظاهر گشت . داکتر مزبور توصیه میکند که رواج دست دادن اگرچه ازنقطه نظر اظهار صمیمیت خیلی موزون است اما ازلحاظ حفظ الصحه چندان درست نمیباشد زیرا علاوه برین عارضه ضعف اعصاب ودست دردی که تازه کشف شده اغلب اوقات امراض مختلفه بواسطه دست دادن ازیك شخص بشخص دیگر انتقال وسرایت میکند . داکترموصوف میگوید که در یك دست دادن چندین ملیار میکروب ازیك نفر بطرف مقابل منتقل میشود اماخوشبختانه قسمت کلی آنها ازقسم میکروب های بی‌ضرری میباشند که همیشه درهوا وتمام نقاط سیر مینمایند وازطرف دیگر دست اکثر اوقات راه سرایت برای نفوذ میکروبها در داخل بدن نبوده همان قسم اینطرف وآنطرف میروند .

خیام

خورشید کمند صبح بربام افکند — کیخسرو روزباده در جام افکند
می‌خور که منادی‌سحر گه‌خیزان — آوازهٔ اشربوا در ایام افکند

پاسخ

ضحاك بدهر ننك وجم‌نام افکند — آن کاسه سرشکست‌واین جام‌افکند
خیام شکمبارههم از طبل شکم — آوازهٔ اشربوا در انعام افکند

« شهاب »

پای چوبین

خرسندی وآسایش گیتی دین است
شالوده و اصل زندگی آیین است
قانون نشود جا یگزین آیین
کاین پای طبیعی بود آن چوبین است

بوشهر «محمد علی شریفی»

آیین تندرستی

بقلم آقای دکتر رشیدی

کشفیات جدید طبی ، سنگهای تشکیلی درریه ها

ازمجله عالم‌طب پاریس پنجم دسامبر ۱۹۳۴

قی و استفراغات خونین از مجرای تنفس بدون علل معلومه‌ازقبیل سل و ذات الریه و دمل ریه وغیره از قدیم‌الایام بوده ولی بکشف علت و جهة آن تا این اواخر علمای عصر نایل نیامده بودند .

حالیه پس از باز کردن قفسه صدری بکشف پارهٔ ازسنگها میرسند که این تحجر یا از طرف انشعابات قصبةالریه پیدا میشود یاازطرف انساج سطحیه خود ریه ها . این‌سنگها عموماً ازجنس‌آهك‌میباشند سنگهای قصبةالریه غالباً فرد و دارای استطاله های متعدد وشعبه‌های مختلف میشوند و درمرض اتساعات قصبةالریه حاصل میشود وبسیار ندرتاً درامراض دیگر قصبةالریه این تحجر مشاهده میگردد .

سنگهای خود ریه غالباً در داخل منطقه مرضی‌مانند غارسلی یا دمل ریوی و غیره مشاهده میگردد و در انساج سطحیه خود ریه نیز کم وبیش دیده شده است . این گونه تحجرات انساج سطحیه‌ریه عموماً درهنگام بروز استعداد مرض که‌ازابتدا مریض دارا بوده‌است حاصل میشود چنانچه ابتدا بشکل یك غده کوچك پیدا بعد از آن غدد بزرك و بالاخره‌متحجر میگردد .

بعضی از این سنگها درمناطق مرضی خود ریه در مرکز غدد مربوط بمحل خصوص در امراض سلی یافت میشود .

این تشکیلات حجری ممکن است پس از تمام شدن دورهٔ نموی خود در داخل انساج ریه مدتها پنهان ودارای هیچگونه عارضهٔ نبوده ومریض هم کوچکترین احساس ازپیش آمد های خطرناك آتیه ریوی خود نکرده باشد . گاهی برعکس مریض ازعوارضات سنگهای ریوی دچار سرفه های متمادی گردیده خودرا از تسلیم بطبیب ناگزیر بیند چنانچه طبیب هم هرقدر بوسایل ممکنه معاینه میکند از قبیل تجزیه خون ریه و اخلاط و گوش دادن بخراخر تنفس مریض چیزی دستگیرش نمیشود مگر درضمن امتحانات بوسیله دقه های انگشتان از انعکاسات صامعه اصوات حاصله از وجود سنگها وجود جسم خارجی را درناحیه انساج ریوی تشخیص میدهد وغالباً تصور وجود جسم خارجیرا میکند که از راه حنجره بطور ناگهان تامنطقه ریوی خاصه انساج پارانشیمی آن افتاده باشد درصورتیکه هیچ عارضه خفقانی هم بمریض نداده . واقعاً طبیب هم ازتصوراینگونه مالیخولیاهای علمی ناگزیر میگردد وغالباً افتخار بکشفیه خود نیز میکند . ولی چیزی نمیگذرد که مریض درضمن سرفه پرزور برجستن تکه های سنگهای آهکی را ازراه حنجره مشاهده میکند .

غالباً علت آزاد شدن سنگها درمنطقه مرضی ریه بواسطه پوسیدگی انساج اطراف و زیر و روی ریه میشود که سنگها را احاطه کرده وخودرا بوی چسبانیده بودند .

همینکه سنگها از مرکز خود آزاد گردیده مستعد و قابل خروج میشوند بواسطه چندین عوارض وجعی ازمریض جلب توجه ودقت بحال خود مینماید . ابتدا یك درد عمومی در کلیه سطح

سینه بطوریکه مرکز شدت مرض زود زود تغییر میکند بعد عسرت تنفس احساس میکند . این دوره هم که سپری گردید مریض احساس میکند که در بیخ حنجره او یك جسم خارجی موجود است بطوریکه علی الدوام موجب خارش وسوزش ابتداء مجرای تنفس ازحلق میگردد

گاهی برخلاف انتظار بدون هیچ مقدمه تکه های سنگها در ضمن سرفه های ممتد بدر جهیده مریض را متحیر گاهی هم متوحش میسازد . گاهی هم یکی ازتکه‌های سنگها درحنجره گیر کرده مریض را باعوارضات تشنجی خفه میکند . همینکه سنگها بدرمیجهند نزف الدم های ریوی طبیب ومریض را ازخروج سنگها ازناحیه ریوی مطمئن میسازد . باری درهنگام بروز نزف الدمهای بدون علت صریح طبیب باید پس ازهرگونه معاینات خود برادیولوژی متشبث گردیده وجود سنگهارا درنواحی مختلفه قصبةالریه یا انساج خود ریه ثابت کند بدیهی است شکل تیره یکنواخت که درعکس ظاهر میشود باعلایم مثبته دیگر از قبیل لاغر نشدن مریض و نداشتن تبهای سخت وغیره این توده تیره را ازشکل غار سلی متمایز میسازد .

***

پیمان : بهتر بود آقای دکتر موضوع را از اصطلات عامی بیرون آورده باعبارتهای ساده تر وروشن تر شرح میدادند که همه خوانندگان استفاده کنند .

ما این نامه‌را نه برای آقایان اطباء بلکه برای توده ساده می نویسیم واینست که مقالات طبی باید ساده وتوده فهم باشد واین یادآوری را برای مقالهای دیگر می کنیم

یادی از دلیران ایران

درشماره یك سال دوم ذکری از شاه منصور مظفری و شجاعت کم نظیر او در جنگ باتیمور کرده اید . برای مزید توضیح واینکه یادی از آن مرد دلیر شده باشد می نگارد :

شاه منصور آخرین سلطان آل مظفر است که در دومین یورش تیمور بفارس مغلوب ومقتول گردید . اجمال قضیه این است که پس ازحرکت وحمله تیمور بفارس شاه منصور چون تاب مقاومت باآن سپاه جراربخود نمیدید باسه هزار سوارعازم فرار ازشیراز گردیده پس از حرکت از شیراز شنید که مردم شیراز سرزنش نموده اند که باآنهمه لاف دلیری مانند بز از برابر گرگ میگریزد .

این حرف بشاه منصور برخورد واز همانجا عطف عنان نموده مهیای جنگ باتیمور گردید .

یکهزار سوار درمیمنه ویکهزار سوار درمیسره وخود باهزار سوار درقلب بایستاد میمنه ومیسره سپاه مغول نخست میمنه و میسره شاه را منهزم وازپای در آوردند ولی شاه منصور بایکهزار سواری که درقلب داشت مانند شیر ژیان برقلب لشگر تیمورحمله آورد . درهنگام حمله دونوبت صفوف سپاه مغول را ازهم درانیده وخودرا بسراپرده تیمور رسانید وچیزی نمانده بود که عالمی را ازشر آن بدکردار خلاص نماید که ملازمین ومدافعین تیمور سپر را حائل نموده ومانع ازقتل او شدند . چنانچه شاعر زمان مغول گوید :

دونوبت رسانید تیغ دو روی　　　　بخود زر اندود آن نامجوی

بالاخره بعلت کثرت سپاه دشمن وتهاجم آنان مجروح ومقتول گردید وسر اورا سپاهیان تیمور جدا کرده نزد او آوردند و پس از اینواقعه تیمور شمشیر درآل مظفر نهاده صغیر و کبیر آنها را بقتل رسانید .

نظیر این است شجاعت جلال‌الدین خوارزمشاه و لطفعلیخان زند درجنگک باسپاه چنگیز وآغا محمد خان قاجار که آنها نیز بالاخره مغلوب ومقتول شدند .

بنام نکو کشته گردم رواست مرا نام باید که تن مرک راست

و گویا مقصودتان ازشاعری که درحیاة منصور اورا مدح گفته خواجه شیرازی است . درقصیدهٔ که مطلع آن اینست :

جوزا سحر نهاده‌حمائل برابرم یعنی‌غلام شاهم وسو گندمیخورم

و اینکه خرده گرفته اید که بعد از ممات چرا ذکری از او نکرده ازخودتان انصاف میخواهم بعد از تسلط آن دلیر خونخوار بفارس خواجه چگونه میتوانست یادی از شاه منصور بکند و مرثیه بجهة او بگوید واینکه‌بشعرائیکه پس از تیمور درستایش اوشعر گفته وماده تاریخ بجهة مرك او گفته اند ایراد نموده اید بجاست من هم از این شعراء در تعجبم مثلا یکی ازآنان «گویا جامی است» درمردن تیمور میگوید :

سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد
وزخون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت
فی‌الحال ز رضوان سر وپا بیرون کرد

که بنظر نگارنده مناسب بود بگوید :

درهفده شعبان‌سوی سجیین‌تاخت فی‌الحال زدوزخ سروپابیرون کرد

واما ایرادیکه در خصوص کلمه بنده فرموده اید در صورتیکه قصد گوینده بنده مخاطب باشد ایراد وارد است و چنانچه قصدش بنده خدا باشداشکالی ندارد. **محمد حسین ناصر قمی**

پیمان : قصد از کلمه بنده هرچه باشد باید ترك کرد . کسی اگراظهار بندگی بخدامی‌نماید بایددرنزد خدا بنماید نه‌درنزدمردم .

جوانمردی یکجوان

پاداش شناختن دلبر پنداری که درشماره دوم گفتیم‌ازتهران بهره آقای ح ـن شده سپس دانستیم مقصود آقای حسینقلی نیساری است ولی ایشان که یکی ازشاگردان دانشسرای عالی می‌باشندشرحی نوشته خبر داده اند که چون خود ایشان تك شماره های پیمان را درتهران میخرندیکساله شماره‌های پیمان پاداشی‌ایشان‌رابه کتابخانه دبیرستان شاهرضای مشهد که بهمت شاگردان آن دبیرستان بر پا گردیده بفرستیم .آفرین برو‌الانباری وبلند همتی این‌جوان خداوند مانندگان اورا درایران فراوان گرداناد «**پیمان**»

زردشت و محمد

گفتی که‌زردهشت بودپارسی نژاد دینش بنزد ماهم‌ازانروست‌بربها
تازی‌وپارسی‌چوبنزدخدایکی است این‌وهم‌راچگونه‌پذیرداولوالنهی؟!

تبریز — **صدیقی**

دلبر پنداری

«۲»

دراین زمینه شعرهایی ونگارشی پس ازچاپ شماره پیش رسیده که چاپ میکنیم :

— ۱ —

بیا باما بساز ای‌یار یکدم — بقربان رخت میرزا گشمشم
پر زاغ است زلف مشکبویت — بسان نار باشد هر دو رویت
قدت چون سرو طرف جویباران — جبین تو مثال ماه تابان
دو ابرویت کمان سخت رستم — بقتل عاشقان گشته مصمم
بدل دوزی هزاران تیر و پیکان — صف اندرصف نهادی‌نام مژکان
لبانت چشمه آب حیات است — چکیده شکر وشهد ونبات‌است
زنخدان تو همچون چاه بیژن — صراحی بلورین صاف گردن
چو مروارید ودر یکرشته دندان — بروی عاشقان همواره خندان
خم اندرخم دوگیسوی پریشان — بسان فوج ماران آتش افشان
مجسم گر شود اشعار شاعر — هیولائی نمودار است حاضر
اگر منظور داری حسن‌خوبان — همین نقش‌است دراوراق پیمان
بیا عاشق اگر معشوق این است — بعشق تو هزاران آفرین است

هامبورك — **عمو پیرشاد**

— ۲ —

این دلبر سرو قد مه روی — کز هردوکمان نموده ابروی
لعلش چو می از پیاله لبریز — سیبی بدو گونه دلاویز
برجای مژه نهاده صد تیر — برقصد هلاك عاشق پیر
اندر عوض هلالی از زر — تربیع نخست را زده سر
آویخته مار های بسیار — برجای پریش گیسوی مار
چون گیسوی اوست تار درتار — مرغ دل من درآن گرفتار
لؤلؤ زدو دیده اش سرازیر — ازرؤیت او بود دلم سیر
دستار مرا گرفته در پیش — پیچیده ببرکه جامه خویش

بر جای زنخ نهادهٔ چـاه	وز درج گهر دهان آتماه
مقصود زرسم ونقش تصویر	درفکر من این نموده تعبیر
این ماه که شهره گشته درشهر	دل برده ودین زشاعر دهر
ایـن اشتر گاو یوز زیبا	گو دربر دارد قمیص دیبا
یکسر همه گفته اند اغراق	اینك بنگر که گشته مصداق

« **مجلسی** » رئیس معارف شوشتر

— ۳ —

شکلی‌که درشمارهٔ اول سال دوم مهنامه بمسابقه‌گذارده شده داستانی‌که بنظر این بنده رسیده ذیلا درج میشود :

تصویر خیالی مشاطه های عصر (دربارهٔ عروس) درنزد داماد است که هیئت عروس‌را بدان شکل جلوه داده ودرپیشگاه داماد ماه‌کنعان قلم داد میکنند واینك شمهٔ از اطوار وگفتار مشاطه را مینگاریم که شاید تقریرکلماتش حاوی همان شکل‌باشد.

آقای .... برحسب دستوریکه ازطرف والدهٔ گرامی‌تان داده شده بود دختر حاجی .... را لایق وسزاوار حضرتعالی دیده و چنانچه والده نیز مشاهده فرموده اند علاوه برتحصیلاتی‌که نموده‌اند ومهارتی‌که درگلدوزی وصنایع بدی دارند جمال خدادادیش هر بیننده را غریق حیرت زیبائی خود میکند و اگر باچنین دختری همسری نمائید از نفرت ودلتنگی دنیا وعقبی‌خواهید رست ، بدانید که قامت چون سروسهی دارد ، صورتی چون ماهیکه در بدر نمایان میشود ، ابروئی چون کمان کشیده ، مژگانی چون تیر خدنك ، گونه هائی چون سیب سرخ که تازه درباغ بهاری پدید آمده . گردنی صاف‌تر از بلور مصنوعی‌که هنگام آب خوردن آب همچو درگیلاس درگلویش‌نمایان است‌گیسوان چون‌کمند دلاوران ویاابریشم ازاین شانه تا انشانه ریخته که درسیاهی چون‌شب یلدا میباشند .

ازتقریر بیانات مشاطه بااینکه عکس مصور درمهنامه کاملا مفهوم میگردد ولی داماد بیچاره بقول آن ماه‌کنعان تصور نموده و فریفته شده بدون فکری اقدام در عمل مینماید این بنده آنچه را که از تصویر مزبور استنباط نموده‌ام بحضور مبارك عرض وامید وارم‌که خطا وصحیح بودن‌گمان بنده را باچشم پوشی‌جواب خواهیدفرمود

تبریز - محصل دبیرستان پرورش - عبدالحسین ختائی

در پیرامون شعر و صوفیگری

چون درشماره اخیر پیمان مختصری از تصوف وصوفیان نگاشته بودید بمورد دانستم شرحی باختصار درایندموضوع بنویسم .

حاج زین العابدین شیروانی معروف (مستعلی‌شاه) که رشته سلاسل شیرازیها و گون آبادیها و صفی علیشاهیها باو می پیوندد در ریاض‌السیاحه درضمن شرح حال عین‌القضاة همدانی می‌نویسد :

« از وی کشف و کرامات وخارق عادات مانند احیاء اموات ظهور کرده » و همین نسبت احیاء اموات را بعین القضاة در کتاب زبدة‌الحقایقش نوشته . حالا باید دید منشاء این خبر چیست .

باز حاج مزبور درتحت عنوان‌مذکور می‌نویسد که عین‌القضاة در کتاب زبدة‌الحقایقش نوشته :

« پدرم ومن وجماعتی از ائمه شهر ما حاضر بودند در خانه مقدم صوفی پس ما رقص میکردیم ابوسعید ترمدی بیتکی میگفت پدرم بنگریست و گفت خواجه احمد غزالی قدس روحه را دیدم که باما رقص‌میکرد ولباس اوچنین وچنان بود ونشان میداد بوسعید گفت مرگم آرزوست من گفتم بمیر درحال بیهوش شد وبمرد. مفتی وقت حاضر بود گفت چون زنده را مرده میکنی مرده را نیز زنده توانی کرد ؟ گفتم مرده کیست ؟ گفت فقیه محمود ، گفتم‌خداوندا فقیه محمود را زنده گردان درساعت زنده شد »

ملاحظه فرمائید قصه باین بی‌سر وپائی‌را که مفهوم آن مرده زنده گردانیدن درحالت رقص است آنهم ازقول مدعی نقل کردن

وترتیب اثر بآن دادن چقدر قابل حیرت است ! باز حاج مذکور درهمان کتاب درذیل بیان جغرافیای بامیان بلخ از دومحل ازمشهودات خودش بیانی میکند که نگارنده ازبیان عین‌آن برای اختصار گذشته وخلاصه مفاد آنرا مینویسم . اول آنکه مینویسد : تلی است مشهور بتل اژدر که در وسط آن تل شکافی است بعرض یکذرع و طول شش ذرع وعمق پنج ذرع که درنهایت آن شکاف‌آبی است بسیار قلیل که بصدای مهیب لفظ یاعلی از آن مسموع میشود وهرشخصی ازروی اخلاص آبرا بولایت علی قسم دهد که بالا بیاید در مدت نیمساعت آن آب بجوش وخروش آمده بنوعی بلند شود که دست عموم خلایق بدان میرسد . وازقرار بیان خودش ابتدا این مطلب را افسانه پنداشته تاآنکه برأی‌العین دیده است درصورتیکه خداوند برای توحید خودش چنین برهان محسوس آشکاری قرارنداده‌است چه جای ولایت که درچندین درجه پس ازآن واقع است .

درهمین مورد از غاری درچهار فرسخی بامیان نام برده که خودش باتفاق حاکم آن ولایت با استعداد و جمعیت در آن رفته ومدت سه روز درآن گردیده اند درآن غارقریب دوازده هزارخانه وهزار باب دکان وچهارسوق های متعدد درآن یافته اند وآن غار بغار ضحاك مشهور بوده .

اگر این بیان مقرون بحقیقت باشد جای بسی شگفت است که محلی باین‌غرابت که تقریباً شهری درون کوهی درشکم سنك تراشیده وبنا کرده باشند وتا کنون آنهمه جویندگان آثار قدیمه راهی بدان نیافته وبیانی ازآن نکرده باشند بااینکه ازآثار دیگر بامیان ودوبت

بامیان در کتابهای فارسی و عربی از لغت وغیره سخن رانده اند .
واگر چنانچه وجود خارجی نداشته وفقط خیال حاج مشارالیه بانی
این اساس باشد گزافگوئی وحال گوینده ازآن معلوم میشود .

این است نمونهٔ ازمنقولات ومشهودات یکی ازبزرگان صوفیه
که مبنا واساس غالب مسالك مشهوده صوفیه امروزه ایران بدومنتهی
میشود ! ایکاش آنانیکه از شما راجع بتخطئه آنها شکایت دارند
جوابی برای این قبیل مطالب که مربوط بوحدت وجود که بقول
ایشان مسئله علمی است نیست تهیه میکردند .

دربارهٔ اسپرتیست های طهران که اشاره فرموده بودید اگر
مقتضی بدانید جادارد شرح بیشتری در باره آنها مرقوم دارید که
معلوم شود غرض ومقصد ایشان از انتشارواشاعه مذهب تناسخ‌وحلول
چیست که باین‌صراحت دریکی‌ازجرايد مهمه طهران ترهات‌ومهملات
خودرا نگاشته وانتشار میدادند وبر اشخاص دور از مرکز معلوم
است خواندن این‌قبیل مطالب خالی ازتأثیر نیست بااینکه مخالف دین
اسلامی وبرخلاف عقل ودانش است .

پیداست گفتن ونوشتن اینکه فلان بچه یافلان شخص آمدن
خودرا در دفعه دیگر بخاطر داشته وخصوصیات آنموقع را باسم‌ورسم
بیان میکرده جز بازی کردن باعقول مردم چیزی نیست واین‌چنین
افسانه هائی‌را مبنای این‌عقاید قرار دادن کاشف ازتباهی خرد ودانش
یااخلاق گوینده است .

راجع بشعر وشعرا حیرت دارم چرا باید نگارشات پر از

مغز وحقیقت شما دراشخاص ایجاد رنجش کند؟ شکی نیست شعر ازجهة اینکه دارای سجع وقافیه ووزن ومحسنات بدیعی است مؤثرتر است در نفس و برای فرا گرفتن در خاطر وبسهولت حفظ کردن آسان تر است واز این جهت مزیت ورجحان برنثر دارد . پس هر شعریکه درنصایح واخلاق وعلوم وبرای تهذیب اخلاق مردم سروده باشند درخور تحسین و گوینده آن مستوجب احترام است وهرشعری که بخلاف آن سروده باشد که مضیع اخلاق وعادت مردم یادرمدح مذموم یاذم اشخاص قابل مدح یادرتوصیف باده وساده وازین قبیل باشد باز نظر بعلت فوق بمراتب بدتر ازنثر وگوینده آن جز بیهوده گو ویاوه سرا نامی نمیشود نهاد .

۵ آذر — چالشتر — وحدت

سخن نا بجا چه دارد سود ؟

سخن را پایه از مایه است بیمایه فطیر آید سخنگو گر بود نادان سخنها نا خجیر آید

سخن درکفه نادان زکم باری است سربالا ولی در کفه دانا همیشه سر بزیر آید

چوطفلی خرد سال و پیر مردی سالخوردش دان سخنهایی که زود آید سخنهایی که دیر آید

سخن رانی درین دوره زهرکاری است آسانتر بمیل خویشتن هرکس سخن راند ودیر آید

کسی پابند معنی نیست در گفتار های خود براند همچنان سیلی هر آنش در مسیر آید

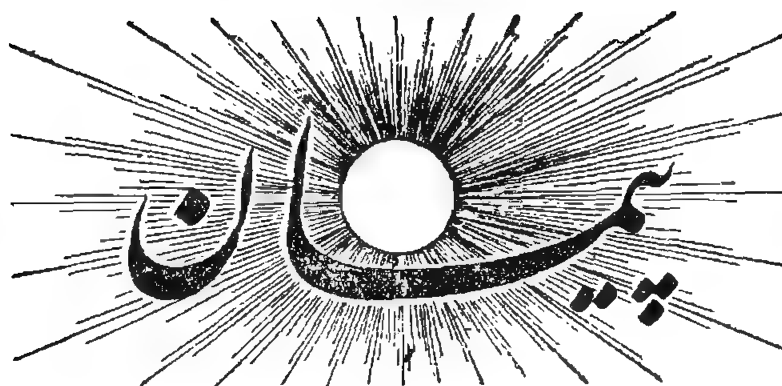
از این نادانکان کی گفتگوی باثمر خیزد وزین جولاهکان کی کار دیبا وحریر آید ؟!

چرا داننده نسراید سخنهای پر و ساده که نزد عالی ودانی پسند و دلپذیر آید ؟!

چرا بایستی بسرودن سخنهای تهی مغزی که از هرباره بتواند کس آنرا خرده گیر آید ؟!

به پیش نیری خاموش بنشستن ازآن بهتر که حرفی نا‌سزا خیزد که گفتی ناخجیر آید

سمنان — **نیری**



زبان پارسی

در شماره واپسین مهنامه ارجمند « پیمان » خواندم که نویسندهٔ دانشمند آن، بنام دستیاری و همکاری با خواستاران پیرایش زبان پارسی برای نگارش واژه های پارسی بجای پارهٔ از واژه های تازی درنامهٔ پربهای خود بازکرده اند . اگرچه دوست وهم شهری ارجمند سرکارکسروی سالیان دراز است که دربارهٔ زبان پارسی رنج‌فراوان برده و هیچگونه کوشش دریغ نداشته‌اند باهمهٔ این ، این‌کار واپسین ایشان شایسته‌ترین کارهائی است که درخور هرگونه آفرین میباشد اینك من بنام خود وبنام دوستداران پیرایش زبان پارسی سپاسگزاری میکنیم . و بدرخواست آن دوست ارجمند پارسی چند واژه تازی را دراینجا نگاشته وبرای چاپ شدن درنامه‌گرامی میفرستم :

***

۱۷ — آوند بجای **دلیل**

فردوسی گوید :

چنین‌گفت با پهلوان زال زر   چو آوند خواهی به تیغم نگر

بجز آوند فرنود نیز بجای دلیل نوشته شده و نگارنده اکنون یاد ندارم چند سال‌پیش آنرادرکدام نامه و یا فرهنك دیده و یاد داشت برداشته ام .

***

۱۸ — آواره بجای **اداره و دفترخانه**

دربرهان بهمین چشم نوشته شده است .

فردوسی نیزگوید :

دوصد درج برطوق وباره همه   که بدنامشان در آواره همه

شهیدی گوید :

همی فزونی جوید آواره بر افلاك   که‌تو بطالع میمون درآن‌نهادی پای

***

۱۹ — دستادست و پسادست بجای **نقد و نسیه**

ابوشکور گوید :

ستد وداد مکن هرچه بجز دستادست — که پسادست خلاف آرد والفت ببرد

***

۲۰ — چامه گو بجای **شاعر**

فردوسی گوید :

بدان چامه گو گفت ای ماهروی — بپرداز دل چامهٔ شاه گوی

***

۲۱ — پایندان بجای **ضامن و کیل**

مولوی گوید :

هرکه پایندان او شد وصل یار — او چه ترسد از شکست کارزار

***

۲۲ — پساوند بجای **قافیه**

لبیبی گوید :

همه پوچ وهمه خام وهمه سست — معانی چکامه تا پساوند

***

۲۳ — بازیار بجای **رعیت**

شاه داعی گوید :

آب را میراند مردی بازیار — سائلی گفتا که هستی در چه کار

گفت انگور و انار وسیب وبه — می‌کشم زین‌جوی توی باغ و ده

***

۲۴ — انبوئیدن بجای **استشمام** :

فریدالدین گوید :

چو انبوئید زلف مشکسایش — ختن گردید از سر تا بپایش

***

۲۵ — دیبا بجای **متن** :

تاکنون در جائی ندیده‌ام که دیبا را بجای متن بکاربرده باشند بااین‌همه بسیار رواست که دیبا بجای متن تازی نوشته شود برای اینکه پیشنیان و پسنیان همواره در نامه‌ها و نوشته های خود اندکی از آنچه درنامه گفتگو شده درآغاز آورده و بنام دیباچه نوشته‌اند که توان گفت نمونه کوچکی از دیبای (متن) نامه است . ودیگر در زبانهای اروپائی نیز واژهٔ که برای (متن) بکارمیرود بچشم دیبا است که « Texte » میباشد .

نوشتنی در بارهٔ واژه های تازی و پارسی بسیار است درنامهٔ زیبا جا کم این است که سخنی راکوتاه کرده تنها پارسی چند واژه فرنگی را در اینجا نگاشته و گفتار خودرا بپایان میرسانم :

همه میدانند که از آغاز آوای آزادی در ایران واژه های فرنگی از راه روزنامه ها ودبستانها بدهن توده مردم افتاد واکنون کار بجائی رسیده که ستره فروش هرسرگذری هم بسیاری ازآنها را یادگرفته و در سخن‌گفتن بکاز میبرد . زیانی که ازاین راه بزبان شیرین پارسی رسیده و میرسد بی‌اندازه است واگر پیش‌گیری‌نشود زبان مارا پاك آشفته و پریشان خواهد ساخت . از اینرو باید در سرآن بود که بجای این‌سخنان نیز واژه های پارسی دلنشین نوشته وگفته شود اینك دربرابر چند تا ازآنهاکه بسیار زبان زد مردم است آنچه باندیشه من میرسد دراینجا مینویسم :

تیآتر — نمایش‌خانه — نمایش

سیرك — بازیگرخانه -

سینما — شب نما

« صفی‌نیا »

***

۲۶ — پیکره بجای **صورت عکس**

این کلمه را که ما برگزیده و در پیمان و تاریخ آذربایگان بکار میبریم شرح آن اینست که اصل کلمه درپهلوی « پتگر » بوده چنانکه در همه نوشته های سنگی که درفارسی ودیگر جاها از پادشاهان ساسانی باز مانده درهمه آنها زیر صورتهای پادشاهان این کلمه را بمعنی صورت بکار میبرد .

در زبان ارمنی شکل باستان آن کلمه را نگاهداشته اند که بجای صورت «یادگار» میگویند. سپس در فارسی شکل کلمه عوض شده ولی معنی درست آن هنوز شناخته بوده چنانکه فردوسی دربسیار جا آنرا بمعنی صورت بکار برده. از جمله میگوید :

یکی شیر پیکر درفش بنفش   درخشان گهر در میان درفش

هم گوید :

یکی گرگ پیکر درفش ازبرش   بابر اندر آورده زرین سرش

مقصودش آنست که درفشها صورت شیر یاگرگ برروی خود داشته است.

ولی سپس کلمه از معنی درست خود اندکی لغزیده که کنون بیشتر بمعنی تن وکالبد بکار میرود. از اینجا ما هایی بر آخر آن افزودیم. زیراکه هاء معنی های بسیار دارد که از جمله آنها مانندگی است (تشبیه) وبدینسان هم یك کلمه نوینی دردست داریم که جز ازکلمه «پیکر» است که اکنون بمعنای تن وکالبد میباشد وهم اصل معنی کلمه را زنده ساختیم. سپس چون موضوع را درانجمنی که در دانشسرای برین بنام پیراستن زبان پارسی برپا میشود و دستهٔ ازدانشوران درآن انجمن شرکت دارند بگفتگو آوردیم همگی آنرا پسندیده وپذیرفتند. بجای خود که یك یاد آوری بجایی کردند وآن اینکه کلمه Fiqure که در فرانسه بکار میرود وکلمه Picture که درانگلیسی است هر دو آنها باکلمه پیکر پهلوی یاپیکر فارسی ازیکریشه است. بعبارت دیگر یك کلمه است که شکلهای گوناگون بکار برده میشود ومعنی آن درهمه زبانهای فرانسه وانگلیسی وارمنی صورت میباشد پس درفارسی نیز باید بهمان معنی بکار رود چیزیکه هست برای رعایت نکته‌ای که گفتیم بهتر است که بجای پیکر «پیکره» بگوییم.

***

۲۷ — تندیس   بجای   مجسمه

این کلمه درفرهنگها معروف است ومعنی زیر لفظی آن «تن‌مانند» میباشد چیزیکه هست درفرهنگها آنراگاهی بمعنی‌صورت وگاهی بمعنی مجسمه‌آورده اند. ولی ما معنی‌درست آنرا مجسمه میفهمیم وچون‌کنون را بچنین‌کلمه ای که تنها بمعنی‌مجسمه باشد نیاز بیشتر داریم وکلمه مجسمه ازغلطهای رسوای زمان ماست از اینجهت‌این کلمه را باید تنها بمعنی مجسمه بکار برد.

پرسش – پاسخ

این در را همیشه در پیمان باز خواهیم داشت که اگر کسانی پرسشهایی میکنند پاسخ آنرا بدهیم ویا بخوانندگان پیمان واگزاریم که پاسخ بدهند .

***

پرسش :

هرکدام ازکلمات : **سلطان ، خواجه ، مولانا ، صاحب ، ملا** — ازکی در ایران رواج گرفته و بچه اشخاص اطلاق میشده وکلمه آخری (**ملا**) آیا از مولی گرفته شده یا ریشه دیگری دارد ؟

اردبیل — **محمد زرین قلم**

پاسخ :

آرزومندیم که مجال داشتیم در باره این چند کلمه سخن دراز میراندیم . زیرا یکرشته از زشتیها که در ایران رواج گرفته در پیرامون این کلمه هاست . ولی از کمی مجال پاسخ کوتاهی بسنده میکنیم :

« **سلطان** » چنانکه نوشته‌اند نخستین بار بسلطان محمود غزنوی لقب داده شد وبرنام او افزوده گردید . پیش ازآن بصورت لقب بکار نرفته و برنام کسی افزوده نمیشده . آری پادشاهان دیلمی که ببغداد دست یافته ودرآنجا اختیار کارهای خلیفه را داشتند بدربار این پادشاهان نام سلطان داده میشد که درتاریخ ابن مسکویه ودیگر کتابها ما آنرا فراوان میابیم . ولی چنانکه گفتیم مقصود دربار است نه خود پادشاه لیکن چون سلطان محمودرا باین لقب خواندند پس ازآن مقصود از « سلطان » خود پادشاه گردید . اینست تاریخچه « سلطان » وحال او درزمانما اینست که زنان را باین لقب میخوانند . بلکه درتهران تنها زنان بیچاره وکلفت بااین نام خوانده میشود ودیگران ننك ازآن دارند

« **خواجه** » کلمه فارسی است . ولی گویا در برابر کلمه « بنده » بکار میرفته . بدینسان هرکس که بنده ای میخرید میتوانست نام « خواجه » پیدا کند و بندگان اوراخواجه خود می‌نامیدند . مقصود اینست که بهمه‌کس گفته نمیشده ونبایستی گفته شود . درقرنهای پیش از اسلام و در قرنهای نخستین اسلام ایرانیان همدیگررا تنهابانام میخوانده‌اند . ما در این باره دلیلهای فراوان داریم . ازجمله آنها کتابهای پهلویست که در دست ماست و در آنجا همه نامها را تنها میابیم .

یکی ازکتابهای پهلوی که اکنون‌دردست است وچاپ هم شده دفترچه‌ایست بنام «آیین نامه نویسی» ودیگری دفترچه ایست بنام « برپیمان کدخدایی » دراین دوکتاب که خود دستور نامه نویسی ومهر نامه نویسی است همه نامها تنها برده میشود و

هیچگونه فزونی برسرآنها از «خواجه» یاجز از آن دیده نمیشود .

سپس درقرنهای چهارم وپنجم هجری این کلمه را برسر نام های وزیران ودیگر بزرگان درباری میآورده اند ومقصود ازآن فروتنی وزبونی بوده که گوینده میخواسته خودرا « بنده » ومخاطب را «خواجه» خود بفهماند . بیهقی در تاریخ خود دراینباره شرحی آورده که میرساند «خواجه» جز برکسان اندکی گفته نمیشده . ولی سپس درقرنهای ششم وهفتم وپس ازآن این کلمه رواج گرفته وبرسرهمه نامها میآمدهاست تا جای خودرا به «آقا» داده که کلمه ترکی ومغولی وبمعنی برادر بزرك میباشد .

درخوزستان وآن پیرامونها هنوز هم بجای «آقا» کلمه خواجه رواج دارد ومردم همدیگر را خواجه فلان وخواجه بهمان میخوانند .

« **مولانا** » را ابن بطوطه مینویسد در زمان او درایران لقب فقیهان بوده ازکتابهای دیگر نیز همین مطلب بدست میآید . سپس همین کلمه سبك گردیده «مولی» شده ومولی «ملا» گردیده . اینکه برای « ملا » تفسیر های دیگری میکنند بیجاست .

« **صاحب** » کلمه بسیار تازه ایست . وانگاه در هندوستان بیشتر بکار میرود . بهرحال مقصود از آن همان زبونی وبندگی نمودن است که گوینده میخواهد خودرا بنده و مخاطب را خداوند بنده بخواند . چنانکه ازکلمه «خداوند» و «خداوندگار» هم مقصود همین میباشد . بلکه بایدگفت « صاحب » ترجمه عربی « خداوند » است ولی ترجمه بیسوادانه .

شاید مقصود دوست گرامی ما از این پرسشها یادآوری تاریخچه ننگینی است که هریك ازاین کلمه ها دارد ومیخواهند ایرانیان پس ازاین دست ازآنها بردارند وبجای آن تعارفهای زبانی دروغ آمیز دلهای خودرا بیکدیگر پاك گردانند . چه خرواری از این تعارفها ارزش یکجو پاکدلی را ندارد ازآنسوی مایه زبونی وبی ارجی هردو ازگوینده وشنونده است .

درمیان هر مردمی هرچه از این کلمه های ننگین رواج یافت باندازه رواج آنها گردنفرازی وپاکدلی رویکاستن خواهدگزاشت .

دراین آخرها که موضوع « پیراستن زبان فارسی » جنبشی پدید آورده کسانی میخواهند بجای این عنوانهای ننگین هم کلمه های فارسی پیدا کنند مثلا بجای آقا «خواجه» وبجای حضرت « شت » وبجای جناب « تیمسار » بگذارند . ولی ما یادآوری میکنیم که رنج بیهوده نبرند . کنونکه به پیراستن زبان میکوشند اندکی هم به پیراستن خوی پای بند باشند . این عنوانهای ننگین رفتن وجانشین نداشتنش بهترین کار است . آقا وحضرت وجناب را دور باید راند وشت وتیمسار وخواجه را از دنبال آنها . ایران از آقاها وحضرتها وجنابها چه سودی دید که ازخواجه ها وتیمسار ها وشت ها ببیند ! چرا آزاده نبایستی بود وبیك نام بسنده نکرد ؟ ؟

« **پیمان** »

خرده گیری

اصلاح اغلاط بیان الادیان

— ۲ —

در مقاله سابق خطاها ی تاریخی مصحح محترم را که در مقدمه کتاب مرتکب شده اند ذکر کردیم در اینجا می‌پردازیم بقسمت دیگر یعنی کلمات و عباراتی که با وجود کمال وضوح در اصلاح آن ها سعی نکرده اند ودربعضی موارد متن صحیح را غلط نموده اند .

اگرچه نویسندگان امروز عادت دارند برخی از اغلاط را منتسب بسهل‌انگاری ارباب طبع کنند ولی درمورد کتاب کوچکی مثل بیان الادیان که ۵۰ صفحه بیش نیست و مصحح غلطنامه برای آن ترتیب داده است ازشخصی که مدعی‌اصلاح اغلاط یکنفر مستشرق فرنگی‌است سهل‌انگاری دراصلاح اغلاط مطبعه‌پذیرفته نیست ولی باوجود این اکثر اغلاط کاملا معلوم است که ناشی ازعدم اطلاع مصحح است ونمی توان حروفچین مطبعه راگناهکار دانست .

(۱)— آنچه تصحیح نکرده یابعدم صحت آن‌پی نبرده اند -

صفحه ۱ ـ سطر ۸ و۹ ـ «آنکه خلق‌رابحق‌راه نمود وهمه دادراستی فرمود و امت خویش را طریق حق و مسلمانی درآموخت وشمع درهمه دلها بیفروخت» مصحح محترم در فقرات چهارگانه فوق دو فقره را بحال خود باز گذاشته (وبا اینکه در تصحیح کتاب ازتغییر عبارات متن اصلی هم خودداری نکرده و اعمال سلیقه فرموده‌اند

ازاصلاح آندوصرف نظر کرده‌اند) یکی «همه داد راستی فرمود» که وهمه داد وراستی صحیح است چنانکه مصنف چندسطر بعد میگوید «تا خلق خدای را بر داد و راستی نگاه دارند» و دیگر «شمع در همه دلها بیفروخت» که باید شمع هدایت گفت زیرا شمع در دل نمیافروزند و نتوان گفت که شمع استعاره و همان هدایت مراد است زیرا درمثل‌این‌موارد فارسی‌زبانان مستعارمنه‌را بمستعارله اضافه میکنند (مانند آفتاب داد وچراغ عقل) وباوجود این باید در کلمه افروختن هم بمناسبت هدایت تصرف کنیم وآن مجازی‌دیگر خواهد بود.

صفحه ۱ سطر ۱۴ ـ «و گزارد فرائض وشریعت» واو عطف دراین جمله بموقع نیست زیرا شریعت عبارتست از مجموع فرائض و نوافل و خود چیز علیحده ای نمی باشد و بنابرین شریعت را بر فرائض معطوف نتوان داشت و چنانکه ظاهر است (گزارد فرائض شریعت) باید گفت

صفحه ۵ ـ سطر ۱۱ و ۱۲ ـ « ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ما نه پرستیدیم بتانرا الا ازبهر آنکه تا ما را ایزد تعالی نزدیك گرداند » گرداند غلط و گردانند صحیح است زیرا لفظ بتان جمع است و ارجاع ضمیر مفرد بدان درست نیست و در آیه که عبارت فارسی ترجمه آن می باشد همه جا ضمیر جمع آورده است و مصحح محترم که در صفحه (۲) سطر (٤) دراین عبارت (تا گروه سنی قدر نعمت ایزدتعالی شناسند) متن اصلی را که (شناسد) بوده تغییر داده (شناسند) کرده اند (با اینکه قدما الفاظی‌مانند گروه وهمه رامفرد

هم استعمال میکرده اند میبایست این جمله را هم اصلاح میکردند .

صفحه ٦ ـ سطر ٥ ـ « ابوالحسن عامی را کتابیست که آنرا ابد علی الابد نام نهاده است » مصحح محترم با آنکه درحواشی متذکر شده اند که مراد مصنف ابوالحسن محمد بن یوسف عامری است دراینجا عبارت را غلط گذاشته وعامی را بعامری تبدیل نکرده اند و نیز ابد علی الابد نه معنی دارد ونه تا کنون کتابی بدین اسم تالیف شده ونام کتاب الامد علی الابد بوده و حاجی خلیفه کتابی به همین اسم بابوالحسن عامری نسبت داده (کشف الظنون ج ا ـ ص ١٤١) وظاهراً مصحح محترم چون ابوالحسن را عامی و بیسواد شناخته اند تصور کرده اند اسم کتاب هم بهمین مناسبت بیمعنی وغلط است .

صفحه ٦ ـ سطر ١٠ ـ « تو ماده ومعالجت بیماران را میکنی » این جمله معنی درستی ندارد وظاهراً پس از لفظ « تو » کلمه ای مانند حفظ یاخدمت افتاده واصل عبارت چنین بوده است « تو حفظ یاخدمت ماده ومعالجت بیماران میکنی » زیرا حفظ ماده از عروض امراض جزو وظایف اطبا ودرتعریف طب تقریبا ماخوذاست چنانکه ابوعلی سینا در مقدمه قانون در تعریف طب حفظ صحت را قید کرده است و خدمت ماده یعنی تقویت آنرا موقع مرض هم کار طبیبان است وقریب باین مقصود ازبقراط نقل میکنند که « الطبیب خادم ـ الطبیعة) وشاید دراصل چنین بوده : توچاره .

ایضا سطر ٢١ «یااسکندر بگوی دارا که با لشکر وسلاح وعدت مفاخرت مکن » مسلم است که (بگوی دارا را) باید گفته باشند و شاید هم که درطبع بدینصورت درآمده باشد .

صفحه ۸ ـ سطر ۱۸ و ۱۹ ـ « سخن گفتن علما اگرچه بعلم باشد محدث باشد ازآنچه باول ندانستند تانگفتند » تانگفتند بصورت نفی خلاف مقصود وتا نگفتند بصورت اثبات صحیح است .

صفحه ۱۱ ـ سطر ۱ و ۲ ـ سعد ملکان کنانه را بود وبزرگترین بتان بوداساف ونایله هردو بصفا و مروه نهاده بودندی سعد ملکان کنانه را بود » در صدر وذیل عبارت (سعد ملکان کنانه را بود) تکرار یافته وبرتکرار آن هیچفائده ای مرتب نمیشود وناچار تکرار آن سهو کاتب است ومصحح محترم با ادعاء تصحیح این نکته را رعایت نفرموده اند .

صفحه ـ ۱۲ ـ سطر ٦ و ۷ ـ « امیة بن ابی الصلت الثقفی از بت پرستی بیزار شد و گفت پیغامبری بیرون خواهد آمد و وقت بیرون آمدن او نزدیك است و سحبان پنداشت که آن پیغامبر او باشد » ناچار غرض مصحح از سحبان که در کتاب آنرا با حروف درشت مثل سائراعلام بطبع رسانیده اندسحبان وائل خطیب معروف عرب است که زمان جاهلیت و اسلام را دریافته و درعهد خلافت معاویه وفات کرده است .

و نظر باین تصرف گفته مصنف مطلبی تازه خواهد بود وخواننده حق خواهد داشت که تصدیق سحبان را ازامیة بن ابی الصلت یکی ازنوادر حوادث تاریخی محسوب کند که هیچیك ازمورخین و ادبا اسلامی در تواریخ وسیر ننوشته اند وقولی است که مصنف بدان منفرد است واین نکته هم مورد توجه خواهدشد که سحبان از کجا این حسن نظر بامیة بن ابی الصلت پیدا کرده وپیش از آنکه

او مدعی پیغمبری شود اورا محل القاء وتلقی وحی وپیغمبرپنداشته بود باآنکه سحبان درمکه زندگی نمیکرد وامیة بن ابی‌الصلت درآن شهر مقیم بود و معلوم نیست که این دورابا هم اتفاق دیدار میسر شده باشد.

من وقتی باین عبارت برخوردم خوشوقت گردیدم که باطلاع جدیدی در تاریخ قبل از اسلام بهره مند شدم بعد باخود فکر کردم که مصنف بیان الادیان در قرن پنجم هجری میزیسته وخود باامیةبن ابی‌الصلت وسحبان معاصر نبوده وعلی‌التحقیق اگراین‌مطلب صحت داشته باشد مصنف ماهم باید آن را در کتب قدما دیده باشد باین واسطه بمنابعی که در دسترس داشتم راجع به احوال امیة و سحبان رجوع کردم وچنین مطلبی ندیدم وبه حیرت غریبی دوچار شدم چه ازیکطرف نبودن این‌خبر در کتب‌قدما خیالات بسیاربرای بنده تولید کرد وازطرف دیگر ایمان ما اهل ولایات بفضلاء مرکز باعث بود که بمصحح نسبت اشتباه واین اندازه بی‌اطلاعی ندهم‌آخر گفتم مؤلف بیان الادیان بجعل اخبار و حکایات میلی و اصراری نداشته وابوالفرج اصفهانی هم که شرح حال امیة را بتفصیل ضبط کرده ازمردم این‌عهد دقیق‌تر بوده وقطعاً اگراین مطلب‌وجودداشت درضمن اخبار امیة درج میکرد وبااین نظر دوباره اخبار امیة را از نوخواندم ودرضمن آنها بدین عبارت رسیدم « کان امیة بن‌ابی الصلت قد نظر فی‌الکتب وقراها ولبس المسوح و کان ممن ذکر ابراهیم‌واسمعیل والحنیفیة وحرم‌الخمر وشك فی‌الاوثان وکان محققاً والتمس الدین وطمع فی‌النبوة لانه قرا فی‌الکتب ان‌نبیاًیبعث من العرب

فکان یرجوان یکون هو » جزو سوم اغانی صفحه ۱۸۷ و از جزو اخیر عبارت فهمیدم که امیة خود امید نیل بمقام نبوت داشت ودر کتب خوانده بود که ازعرب پیغمبری مبعوث خواهد شد وامیدوار بود که آن پیغمبر او باشد و جای هیچ شك نماند که گفته مؤلف بیان الادیان هم باروایت ابوالفرج نزدیك بوده وبس ازاتلاف چندین ساعت ازعمر عزیز معلوم شد که متن بیان‌الادیان این‌طور بوده‌است که «وهمچنان پنداشت» و نساخ تحریف کرده ومصحح هم باصلاح آن متوجه نشده اند وبا وجود این اغلاط فاحش که از همه آنها سرسری گذشته اند اگر عنوان تصحیح بر این طبع سراپا غلط نمی گذاشتند خوانندگان باین همه زحمت دوچار نمیشدند وازابتدا قریحه شخصی‌را به‌کار انداخته وبخیال اینکه کتاب تصحیح نشده ای می‌خوانند بیشتر اغلاط را دراولین نظردرست میکردند واعتمادشان به معلومات تاریخی وادبی مصحح‌سست نمیگردید .

صفحه ۱٤ ـ سطر ٥ ـ (راس الجالوت این نام رئیس جهودان باشد و باندکی نسبت که به فرزندان داود علیه السلام داشته باشد » معنی « باندکی نسبت » معلوم نیست و نسبت یعنی انتساب کسی بچیزی یاکسی کمی و بیشی نمی پذیرد و اندکی نسبت بهیچ روی معنی ندارد و اصل (باید کی نسبت بفرزندان) بوده وچون دررسم الخط قدیم لفظ که را با یا می نوشته اند این تحریف دست داده و نساخ بعد از لفظ (نسبت بفرزندان داود) لفظ که افزوده وعبارت را از داشتن معنی عاطل کرده و مصحح فاضل هم اگرچه گاهی در عبارات متن دست تصرف دراز میکنند در امثال این

موارد که تغییر آن لازم ومطابق ذوق میباشد ظاهراً دست بذیل تقوی وامانت زده ونگاهداری گفتار قدمارا وسیله ارتکاب هرگونه غلط کرده اند .

صفحه ـ ۱۶ ـ سطر ۱۶ ـ (او آب را نیازارند یعنی بهیچ چیز پلید نکنند) مصحح محترم درذیل صفحه نوشته اند ظاهرا نیالایند) یعنی بجای نیازارند نیالایند باید گفته باشد واین خلاف ظاهر است زیرا اگرمصنف نیالایند گفته‌بود محتاج بتوضیح آن وآوردن جمله (یعنی بهیچ چیز پلید نکنند) نمی‌شد و گویا استعمال آزردن بجای آلودن ازحدیث (ان للماء اهلا فلا تؤذوها) اقتباس شده باشد .

صفحه ـ ۱۷ ـ سطر (۱۷ و۱۸) وطریق او (مانی) همان‌طریق زردشت بوده است ومذهب ثنوی داشت چنانکه پیش از این یاد کردیم) ذکر مذهب ثنوی وانتساب مانی بدان مذهب درنسخه‌اخیر از بیان‌الادیان که بتصحیح مصحح مزین است بعد از ذکرطریقه مانی‌دیده میشود ودرهیچ یك ازصفحات پیشین ذکری ازمذهب‌ثنوی وانتساب مانی بدان طریقه وجود ندارد ودراینصورت باید گفت که درنسخه مصنف شرح مذهب ثنوی بر ذکر طریقه مانی مقدم بوده ونساخ آنرا بغلط واشتباه پس از بیان طریقه مانی نوشته اند یاآنکه عبارت (چنانکه پیش از این یاد کردیم) پس از این یادکنیم بوده وتحریف شده است .

صفحه ـ ۱۸ ـ سطر ـ ۱۱ ـ آن مرد (متکلم ثنوی) چون درسخن آمد گفت عاملی بینم برخیر وشر ونور وظلمت ونیك وبد باندك تأمل معلوم میگردد که متن چنین بوده است (عالمی بینم پر خیر وشر) .

صفحه ـ ۲۲ ـ سطر ـ ۵ ـ « واکنون بمذهب اسلام می‌آییم وشرح آن دهیم » واکنون بمذاهب اسلام می‌آئیم ، صواب‌است .

صفحه ۲۳ ـ سطر ۱٤ ـ « وسعد علی ربوة من‌الارض واخذنی بیدی » صعد بصاد درست است وبجای اخذنی بیدی اخذ بیدی‌بوده و گفته مصنف درترجمه این جمله (وپیغامبر بربالائی شد و دست من بگرفت) صفحه ۲٤ برصحت گفتار ما وبطلان نسخه طبع شده گواهی میدهد .

صفحه ۲٤ ـ سطر ـ ٦ ـ « کتاب الله جل ممدود من‌السماء » جل غلط وحبل‌صحیح است چنانکه ازلفظ ممدود استفاده می‌شود .

ایضاً ـ سطر ۷ ـ « وان هما لن یتفرقا حتی‌یرد اعلی‌الحوض » یردا بتشدید دال غلط است ومتن یردا بتخفیف دال بوده که تثنیه یرد باشد از مصدر ورود وبجای علی علی باید خواند باتشدید .

ایضاً سطر ـ ۸ و ۹ ـ حتی قال عمربن الخطاب رضی الله عنه بخ بخ یا اباالحسن اصبحت مولی کل مسلم و مسلمه متن حدیث چنین است : مولای و مولی کل مسلم و مسلمة و روایت مصنف هم نیز همینطور بوده و بدینجهت در ترجمه این فقره گفته است «چنانکه عمربن خطاب رضی‌الله عنه گفت بخ بخ خنك ترا یااباالحسن که امروز مولای مائی ومولای هرمؤمن ومؤمنه » ومصحح محترم چون اصلاح عبارات و کلمات عربی متن کتاب را چندان ضرور نمیدانسته اند بدین‌معانی توجه نکرده و الفاظ حدیث را چنانکه ناسخ بی‌سواد نوشته بطبع رسانیده اند .

صفحه ـ ۲۹ ـ سطر ـ ۲۱ ـ «وایزد تعالی بروفق اختیارهریکی

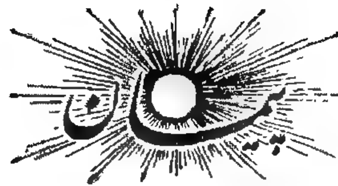
چنانچه بعلم قدیم میدانست حالة العقل خالق آن فعل » بجای حالة العقل ، حالة‌الفعل درست است یعنی خداوند درحال فعل خالق فعل بندگانست پس فعل‌حادث است نه قدیم تامسبوق باختیار نباشد ومصحح محترم بواسطه اینکه فرصت مراجعه بکتب کلامی یادقت درآراء اهل سنت نداشته اند بغرض مصنف پی نبرده وعبارت را تصحیح‌نکرده‌اند

صفحه۳۳ ــ سطر ــ ٤ ــ « الجاحظیه‌اصحاب عمر بن بحر الجاحظ »

مسلم است که مراد ابوعثمان عمروبن بحرالجاحظ است که درفن کلام آراء مخصوصی بدو نسبت میدهند و پیروان او را جاحظیه میگویند ونام او عمرو است با واو نه عمر .

وشاید مصحح محترم نظر به‌آنکه واو عمرو زائد وبقول‌معروف دزدی است ازتصحیح متن اصلی چشم پوشیده‌اند تابیچاره عمرو از تهمت دزدی بری‌الذمه گردد و بیش از این مضروب نباشد چنانکه درامثله نحو گویند ضرب زید عمرا وکان عمرو متعدیاً .

ایضاًسطر۱۷ (وسجده نماز برخاك یاآنچه از خاك روید روا نبینند) معلوم‌است که بمذهب شیعه برخاك وآنچه ازخاك رویدسجده کردن رواست وبدینجهت (نبینند) درعبارت متن بصورت نفی غلط وبطریق اثبات صواب خواهد بود ودر خبر ازحضرت صادق نقل شده « السجود لایجوزالاعلی الارض اوعلی ما انبت الارض الا ما اکل اولبس» وشاید عبارت متن اینطور بوده (وسجده جز برخاك یاآنچه از خاك روید روا نبینند).



گزارش شرق و غرب

۱ — انجام گفتگوی سرحدی میان ایران وافغان

در سیزدهم آذر ماه حادثه بس شگفتی در سرحد افغانستان و ایران روی داد بدینسان که ناگهان دسته ای ازسرحد نشینان افغان سواره و با ابزار جنك بسرحد ایران ریخته و یکرشته ازآبادیهارا تاراج نموده وکسانی را از امنیه ودیگران نامردانه کشته سپس بامالهای تاراجی ودسته ای ازرعیت بی دست وپای ایران روانه خاك خود میگردند .

این حادثه که هیچ جهتی برای آن پنداشته نمیشد درآن هنگام درروزنامها نگارش یافت ومایه شگفت وافسوس هرکسی بود . زیرا بارابطه دوستی ونیکخواهی که در میانه ایران وافغانستان استوار است وتازه پیمانی برای تعیین سرحدها بسته وچندتن از بزرگان عثمانی را بحکمیت برگزیده بودند چنین پیش آمدی هرگز انتظار نمیرفت .

بهرحال دولت ایران حادثه را دنبال نمود وپس ازگفتگوها وتعیین کمسیونی ازدو سوی ورسیدگیهایی درسرحد قضیه بخوشی انجام یافت که درتاریخ پانزدهم بهمن نگارشی از وزارت خارجه ایران بشرح پایین درروزنامها پراکنده گردید :

راجع بوقایع ۱۳ آذر ۱۳۱۳ که درناحیه زور آباد واقع شده هیئت تحقیقیه ایرانی درتحت ریاست وزیر داخله ایران و هیئت افغانی تحت ریاست وزیر عدلیه افغانستان مشترکا درمحل تحقیقات ومعاینه های لازم نمودند . وقوع قضیه مسلم شد ومعلوم گردید این عملیات بدون اطلاع وبرخلاف میل حکومت افغانستان بوده است ولیکن فجایع مزبور بتحریك متنفذین و عشایر افغانی ناحیه سرحدی بوده و دولت افغانستان قبول کرد که آنها وطوایفی را که مرتکب این فجایع شده اند سیاست کند

و ازحدود دور نماید وخساراتی‌را هم که باتباع ایران وارد آمده میزان آنرا تحقیق وجبران نماید وقاتلین امنیه ها را پس از تشخیص مجازات کنند وضمناً باید متذکر شد که این واقعه هیچگونه خللی بدوستی وحسن روابط مملکتین وارد ننموده است .

وزارت امور خارجه

۲ — گفتگوهای آشتی آمیز

دراین یك ماه دراروپا حادثه مهمی روی نداده جزاینکه یکرشته گفتگوهایی میانه فرانسه وانگلیس وایتالیا وآلمان وبرخی دولتهای دیگری کرده می شود . فرانسه وانگلیس کوشش دارند که آلمان را وادارند پیمانهایی‌را که در میانه فرانسه وروس و دولتهای کوچك بالکان بسته شده بپذیرد . نیز بانجمن جهانیان بازگشته عضویت انجمن را پذیرفته درگفتگو هایی که بنام کاستن ازابزار جنك کرده می شود شرکت جوید . نیز استقلال اتریش‌را تصدیق رسمی نموده کوشش بزیان آن دولت‌نکند .

نیز انگلیسیان میخواهند پیمانی میانه دولتها درزمینه جنك هوایی وبمباردمان شهرها بسته گردد که چنین جنگی پاك متروك یاشرطهایی دربارهٔ آن بعهده گرفته شود .

از آنسوی آلمان کوشش‌دارد که پیش ازهرکاری ماده پنجم پیماننامه ورسایل‌را که درباره برك وساز جنگی جلو آن دولت‌را میگیرد لغوسازند واوراهمچون دولتهای دیگر درکار آمادگی جنگی آزاد گزارند تا پس ازآن بادولتها شرکت درگفتگو نماید یااگر خواست بانجمن جهانیان بازگردد . اینست که به‌پیشنهادهای انگلیس وفرانسه پاسخ روشنی نداده . انگلیسیان میانه آلمان و فرانسه میانجیگری می‌کنند وخود هوادار آن هستند که بالمان درباره برك‌وساز جنك‌آزادی بخشیده شود تاآندولت هم باپیشنهادهای دیگران همداستانی نماید.

بهرحال یکرشته گفتگوهای دور ودرازی کرده‌می‌شود وپیاپی‌آمدوشددرمیان‌است ولی نتوان دانست که چه نتیجه بدست بیاید . اگر هم همگی همداستان گردیدند وپیمانهایی بستند تازه نتیجه واثر آنها دانسته نیست . زیرا اروپاییان گذشته از آنکه بایکدیگر پاکدلی ندارند واین‌گفتگوها اگر هم دروغ وفریب نباشد ازروی‌ترس‌است نه ازراه خیر اندیشی وپاکدلی عیب بزرکی دیگری درکاراست وآن اینکه‌اختیار

جنك وآشتی دردست یکتن یاده تن نمی باشد . بلکه دولتهای اروپا امروزهمچون رشته های تار عنکبوت بهم دیگر بسته و پیوسته میباشندکه اگر ازیکسوی جنبش یاتکانی پیدا شد دیگران ناگزیر ازجنبش وتکان می باشند . ازاینجاستکه برای گفتگوها وپیمانها چندان اعتباری نتوان پنداشت . چنانکه خود دولتها اعتباری برای آنها نمی پندارند وباهمه این گفتگوهای آشتی وآرامش وبا آن همه پیمانها بایکدیگر باز هریکی دراندیشه فزونی ابزار جنك وسپاه می باشید .

کنفرانس کاستن ازابزار جنك پس ازچند سال گفتگو های بیکران و پس ازآنهمه آمدو شدها بی‌آنکه اندك نتیجه‌ای ازان بریاید ازمیان رفت وپاك فراموش گردید وامروز دولتها بجای کاستن ازابزار جنك بفرودن‌آن می کوشند وبایکدیگرهمچشمی مینمایند . روزی نیست که آژانسها خبر نوینی ازفزونی آمادگیهای جنگی دولتهاندهد . نگارشهایی که دراینهنگام در روزنامها می‌شود بهترین نمونه ازپاشیدگی کارهای اروپاست مثلادرباره ازروزنامهای بالکان میگویند اینکه آلمان پاسخ روشنی بهپیشنهادها نداده مقصودش اینستکه این گفتگوها بدرازا انجامد ودرمیانه دولتهای فرانسه وانگلیس دوتیرگی روی دهد . یکی ازروز نامهای مسکو مینویسد : « پاسخیکه برلن داده یك نمونه تازه ازدیوانگی فاشیسم میباشد » .

ازآنسوی روزنامهای آلمان مینویسند : « مقصود روس اینستکه بدستاویز این گفتگوها دوتیرگی میانه دولتهای سرمایه‌دار پدیدآورد وآنانرا بدشمنی یکدیگر برانگیزد . » .

چنانکه بارها گفته‌ایم یکی از نقطه های ترسناك اروپا اتریش است . زیرا این قطعه کوچکی که ازدولت بزرك اتریش بیادگار مانده المان چشم بآن‌دوخته است ویکی ازآرزو های نازیان بوده‌که آنجارا بالمان وصل نمایند .

ازانسوی دراتریش‌انبوه مردم خواهان استقلال میباشند واینست دولت اتریش‌همیشه باستقلال میکوشد . نیز دولتهای دیگر ازفرانسه وایتالیا وروس ودولتهای بالکان بنام همچشمی باآلمان پشتیبانی ازاتریشیان میکنندکهاگر آلمانیان بخواهند بازور اتریش‌را جزو آلمان گردانند بیشك جنك بزرگی‌آغاز خواهدگردید .

حزب نازی آلمان درآغاز روی کار آمدن خودکوششهای بسیاری بکار میبردکه بی‌آنکه جنگی کند اتریش‌را بچنگ خود بیاورد واین بودکه‌حزبی دردرون اتریش بنام هوا داران هیتلر پدید آورده بودند و یکرشته کوششهایی بدستیاری آنان کرده شدکه ازجمله آنهاکشتن‌دلفوس مهین دستور اتریش بود .

لیکن سپس چون دیدند دولتهای دیگر سخت نگران‌کار اتریش هستند بلکه ایتالیا دسته‌های سپاه بسرحد اتریش فرستاد که اگر نیازی بیفتد جنگ آغازکنند . ازاینجهت نازیان دست از کوششهای خود برداشتند . ولی بهرحال اتریش از آینده خود ترسناک‌است وهراندازه که گفتگوی آمادگیهای‌آلمان بجنگ بیشتر شهرت می‌یابد برترس اتریش افزوده میشود اینست‌که دراینهنگام که یکرشته‌گفتگوهایی بنام پیمان بندی درمیان آلمان وفرانسه وانگلیس روان میباشد شوشینگ مهین دستور کنونی اتریش همراه چند تن دیگر ازسیاستگران آنجا روانه پاریس‌گردیده که باسیاستگران فرانسه‌گفتگوهایی نماید وبنیاد استقلال اتریش‌ر استوارگرداند .

نیز آژانس امروزی خبر میدهد که شوشینگ پس ازانجام کارهای خود در پاریس روانه لندن‌شده که باکارکنان دولت انگلیس نیزگفتگوهایی نماید.

٤ — کشاکش حبشه و ایتالیا

ازدو یاسه ماه پیش این‌کشاکش برخاسته‌است . علت آن زدو خوردی‌است که درسرحد سومالی میانه پاسبانان سرحدی دودولت پیش‌آمده وهرکدام مدعی‌است که گناه بگردن طرف بوده‌است .

قضیه مدتی درانجمن جهانیان مطرح بود وچون ازگفتگو کاری نگشادکنون بلشکر کشی پرداخته‌اند . آژانسها پیاپی خبر میدهند که ایتالی دسته های سپاهیانی‌را بافریقا روانه میسازد . وگذشته ازسپاهیان دولت هفتاد هزار تن ازمردم داو طلب رفتن گردیده‌اند . نیز کمسیون جنگی درروم برپاگردیده که اگر جنگ پیش آمد برای انجام کار آذوقه وبرگ وساز جنگ آماده باشد . ازآنسوی حبشه نیزسپاهیان خودرا بسرحد نزدیك ساخته وآماده نشسته‌است .

دولت انگلیس بمیانجیگری میکوشد که چنانکه گفته میشود هوادار آزادی حبشه می باشد . ولی ازآنسوی دولت فرانسه چون درچندی پیش زد وخوردی نیز میانه سپاهیان اوباسپاهیان باحبشه روی داده بود ازاینجا هواداری ازایتالیا دارد .

هنوز جنگ‌درنگرفته وگفتگوها بریده نشده ولی سپاهیان هردوسوی درسرحد

گرد آمدند . یك خبر شگفتی که در آژانس دراین باره دیده میشود آنکه کلنل هربرت نامی ازسیاهان آمریکا که درهوا نوردی شهرتی دارد ونام عقاب سیاه گرفته بتعصب سیاه پوستی‌ازنیویورك آهنك حبشه نموده که اگر جنگی روی دهد او نیز در میان کارکنان سیاه حبشه باشد . همچنین چند تن دیگر ازسیاهان هوانورد آمریکااین آهنك‌را کرده‌اند .

ماهرگز پای‌بند تعصب نیستیم وباحبشه ترساکیش سیاه پوست رابطه‌ای نداریم . ولی چون مردم ایتالیارا میشناسیم وکارهای پیشین آنان‌را در آفریقا و طرابلس فراموش نساخته‌ایم ازاینجهت آرزومندیم که جنگی پیش نیاید و اگر پیش آمد حبشه زبون ایتالیا نشود وگرنه خدا میداند که خونخوران ایتالی چه گزندها بمردم حبشه خواهندرسانید وچه روسیاهیها درتاریخ یادکار خواهند گزاشت . از اینجهت آن کار غیرتمندانه سیاهان آمریکارا درخور پسند میشناسیم وآفرین برجوانمردی آنان میخوانیم .

۵ - پاراگوی وبولیوی هنوز برپاست

جنك این دو دولت کوچك امریکای جنوبی‌را که بارها یادکرده‌ایم بتازگی آژانس خبر میدهد که دولت پاراکوی بعنوان اینکه انجمن جهانیان دردخالت خود بکار آن دولت‌ها راه عدالت‌را پیش نگرفته وعلت‌های جنك‌را واینکه کدام سوی گناهکاراست درست جستجو ننموده وانگاه کمسیونی که برای جلوگیری از فرستادن ابزار جنك بان دولتها ازجانب انجمن برپا شده بود هواداری ازبولیوی نموده ازاینجهت دولت پاراکوی از انجمن دل آزرده میباشد واینست که از عضویت بیرون میشود .

کوتاه سخن پاراکوی از عضویت انجمن جهانیان کناره جوئی کرده‌است وازاینجا دخالت انجمن جهانیان درکار اندو دولت پاك ناانجام وبی‌نتیجه خواهد بود .

۶ - فزونی بیکاران

باهمه لافهایی که ازبهبودی حال بیکاران وکمتر شدن شماره آنان زده میشود پیاپی در اژانس‌ها خبر ازسختی کاربیکاران داده میشود . ازجمله خبرهایی ازانگلستان‌میرسد که بیکاران نمایش داده نفرین بدولت میفرستند وشکایت ازگرسنگی مینمایند

دریکی از اژانسها گفته میشودکه دویست وچهل هزار تن برشماره بیکاران انگلیس افزوده گردیده‌است.